

دولت نادریه بحکومت آنجا مُنشد (۱) سازند .

مأمورین از راه امثال فرمان با افواج مُشواطس (۲) و مُتلاطس (۳) که طول آن عرض (۴) نمی نمودی بل بحر بیکران در جنب او نمی (۵) نمودی عازم بسمت مقصد گردیدند « کِلَا جَانِبِي هَرَشِي لَهْن طَرِيقٌ » (۶) ، والی فارس که رُکوب (۷) اُنواق (۸) باهرات (۹) سُن اختيار کرده بپایمردی هُو جای (۱۰) مَو جای (۱۱) کشتیها « وَ هِيَ تَجْرِي بِهَم فِي التَّوَجِّ كَالْجِبَالِ » (۱۲) ، بِنْدَا (۱۳) نورد بِنَعْرَة (۱۴) بحر بود ، « صَحْرَة بَحْرَة » (۱۵) بجهازات « سلطان بن مرشد » تلافی و تلافی (۱۶) جسته با توپهای صاعقه بار جنگ در پیوست از لَجَّة (۱۷) آن دو لَجَّة پرشور « عُتَان » محیط عمان شد ، و از اِعْتِلَاج (۱۸) آن دو بحر حِطُّ الْأَمْوَاج (۱۹) جهان بحر حیرت

۱ - نو ، ط ، طول عرضش . ۲ - ط ، ملائف

۱ - مفرد (رب) . ۲ - موج زن (ازرب) .

۳ - موج متلاطس ، موج طپانچه زن می در می (رب) . ۴ - لشکر ، طول آن عرض

نمینمودی ، طول آن پیدا نمود (ازسپاری) . ۵ - سم رطوبت .

۶ - هرشی کرده ایست بر راه مکه بر دیک حصه که دریا از آن دیده شود و آنرا در راه است که

از هر در راه مستوان مقصد رسد . (مجمع الامثال) ۷ - سواری .

۸ - ح ناقه ، شتر ماده (رب) . ۹ - کشتیها بدانجهت که آب را شق کند . (رب) اِنواق

باهرات اضافه بشدهی است . ۱۰ - هوجاء ، شتر ماده صر رو (رب) .

۱۱ - موجی ، مفتوح اول و سوم و سکون دوم ، ناقه نیز رو (رب) . ۱۲ - و آن میبرد

ایشانرا در موجی چون کوهها (از آیه ۴۴ سوره هود) . ۱۳ - سامان (رب)

۱۴ - شهر و زمین (رب) . بحر بحر ، اضافه مشبه به مشبه . ۱۵ - و مایهین نیز

استعمال شده ، گویند صحرة بحرة ، یعنی دیدم او را گساده و می حجاب و پرده (رب) .

۱۶ - در دو نسخه تلافی . تصادف (حواشی) مأخذ دیده شد . ۱۷ - آواز و بانگ

و فریاد (رب) . ۱۸ - کار زار نمودن (رب) . ۱۹ - بحر محیط الامواج ،

دریای موج زن (رب) .

گردید . آب دهان دریا از بیم چون لب ساحل خشك گشت ، و از رعد انگیزی
 قوارع (۱) ، گوش ماهی (۲) از زَبْدُ الْبَحْرِ (۳) پنبه بِصَمَاح (۴) خود برآمود (۵)
 عاقبت اعدا را هراس « وَجَاءَهُمُ التَّوَجُّعُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ » (۶) ،
 لطمه زن خاطر گشته سفینه امیدشان چون زورق بی ناخدا در موجة قهر بیناخدا (۷)
 شکست ، یعنی چند فروند کشتی باد رفتارشان با آتش دستی (۸) توپچیان در روی
 آب برخاک نشست (۹) ، و سُكَّانُ آن‌ها بمقاد « فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ » (۱۰) غریق
 بحر فنا گشته سفینه حیات ایشان حُیاب آسا در گرداب فنا سرنگون گردید ، و بهجواب
 « فَأَنْتَقْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ » (۱۱) گرفتار عذاب الیم گشته احدی رخت
 ساحل نجات نکشید ، در آن جنگك جنگك (۱۲) هستی ، و بَارِجَةٌ (۱۳) وجود و
 حَرَّاقَةٌ (۱۴) زندگی و ظَنُّوا (۱۵) اعمار (۱۶) بسیاری از اهل ضلال یعنی « جُنُودٌ

ستی .

- ۱ - ح قارعة ، مقصود بوپهای قلعه کوب است ۲ - صدی دامی گویند و آن خلاف مروارید است (مرهان)
- ۳ - کف دریا . و نس نام دارویی است که آنرا دارا فیون نامند (ازجمله)
- ۴ - سوراخ گوش (رب) . ۵ - آمدن ، پر کردن (مرهان)
- ۶ - و آمد ایشانرا موج از هر سو و پنداشتند که ایشان فرا گرفته شدند بدان (از آیه ۲۲ سوره یونس) . ۷ - خدای مینا .
- ۸ - نیز دستی ، جلدی (آندراج از حیات اللغات) ۹ - برخاک نشستن ، خوار می‌آهتار شدن (آندراج) شکسته شدن ، خراب شدن
- ۱۰ - پس فرو گرفت آنانرا ۱۱ - پس کینه کشیدیم پس از دریا آنچه فرو گرفت آنانرا (از آیه ۸۱ سوره طه) .
- ۱۲ - کشتی و جهاز نزرگه ۱۳ - کشتی نزرگه جنگی (رب)
- ۱۴ - (مرهان) . ۱۵ - کشتیها (اقراب الموارد) .
- ۱۶ - کشتیها (اقراب الموارد) . ۱۷ - کشتیها (اقراب الموارد) .

أَبْلِسَ أَجْتَمُونَ» (۱) غرقه غرقاب عدم شد. سردار بنحو مقرر از جانب خشکی
 قوسن تر (۲) را بجانب مقصد پویه کرد. نخست قلعه «لوا» (۳) را مسخر کرده لوای
 استیلا برافراشت. پس بعزم «سبخیر قلعه» «صحرار» (۴) آراسته حرب و آورد و در خارج
 قلعه با خارجیان مستغرق نیم (۵) یخضم (۶) خصم افکنی، و ابرد گشت. از سیوی خون
 ماهیت (۷) یلان عرسه بر (۸) مائیت (۹) بحر پذیرفت، و صخرای (۱۰) مبارزان در دریای
 خون شناور گردید. سلطان شیطان قریحه، قریح (۱۱) و جریح (۱۲) بازخم و شمار (۱۳)
 بیشمار مخزول (۱۴) و مخذول (۱۵) خاذل (۱۶) شد. چون در اننای گیرودار به قادر
 اندازی (۱۷) قدر زخمی از ناک دلدوز «فَأَتَبَعَهُ شِهَابٌ ثَائِبٌ» (۱۸) یافت، یافت آن
 جرح آهنگ دار البوار، و درك عذاب «فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (۱۹) نموده از

، و از خارج . ط ، در خارج

- ۱- لشکرهای شیطان همه (از آیه ۹۵ سوره شعرا) ۲- اسب بازاری میر و (رب).
- ۳- بافص فراران اطلاع دقیقی از وضع این موضع نداشتیم و ضبط آن معلوم نشد. ۴- بعضی نسخ
- صحرار. از شهرهای عمان (دیل المسجد). قصبه عمان (معجم البلدان) ۵- دریا. ۶- جماعت اسب.
- دریا (رب). ۷- ماهیه و بتجفیف بیا، نیز حقیقت، آنچه موجب نفوسش است. حنر و وصل. حوت ماهیه،
- صف مرکب مسوف، یعنی شمشیرهای آنان پیوسته در خون شناور است چنانکه ماهی در آب، و لطفه سانس
- حوت و ماهیه آشکار است. ۸- بنایان ۹- هاست، ماهی الشیء می. حقیقت و معنی
- جمله از بسیاری خونریزی شمشیر، صحرا چون دریا آمد و لطفه سانس هائیت و بحر آشکار است.
- ۱۰- صحراء مادیاں سرخ، همبندی آهیخته (از رب) ۱۱- خسته، زخم زار ۱۲- مجروح
- ۱۳- زخم کاری (مرهان). ۱۴- شکسته پشت (رب). ۱۵- خوار.
- ۱۶- هریمت یافته (رب). ۱۷- قدر اندازی، غیر اندازی ویر در آبی خطا سوره (از برهان).
- ۱۸- پس از این درآمد او را شعله ای فروزان روشن (از آیه ۱۰ سوره مافات). ۱۹- دروت
- فرودین از آس (از آیه ۱۴۴ سوره ساء).

مَطْرَح (۱) بِسْرِ يَنْسَقَطُ «وَيْل» (۲) شتافت و ویالات «مَسْقَط» (۳) و مَطْرَح (۴) بتصرف در آمد. «احمد بن سعید» حاکم «صُحار» که لعین (۵) کشتزار دولت سلطان لعین بود از این طرد و کت (۶) زار گشت، و تقلید عقاید (۷) قلمه کرد (۸). سرداران بحکم سلطان زمان، «سیف من سلطان» والی جدید را در سیم (۹) بحر و مَلِك «مَسْقَط» که مَقْشُوحُ الْقَنُوقُ (۱۰) حدید (۱۱) سیف بود تمکن، و در مکان مکات «كَوَضِعِ الْهِنَاءِ مَوْضِعَ الثُّبِيِّ» (۱۲) تمکین دادند، و اقبال خسروی جهانبان را نوید «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا» (۱۳) در داد، و زمانه تیریک طفر را «سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِيَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ يَا مَرْءُ» (۱۴) بر خواند.

- ۱- مقام و محل (ب) ابداعکنگار. محل افکندن ورق ح ۴ همس صفحه ۲- مسقط، ائتانگه. محل سقوط ورق ح ۳ همین صفحه ویل، چاهی یا وادی در دوزخ (رب).
 - ۳- شهری است از واحی عمان در آخر حدود آن ارجامت یمن، ساحل دریا (مجم النادان) پایتخت عمان (دیل المسجد)
 - ۴- شهری است در حلیج عمان در ساحل حریره العرب دارای ۱۴۰۰۰ تن سکنه است (دیل المسجد)
 - ۵- مترس حوسه که بهالرها شکل مردم دریا سازند جهت گریختن سباع و وحش (رب)
 - ۶- ردن کوفش (برهان) ۷- ح مقلاد مکر اول و سکون دوم، کلید (رب)
 - ۸- کلمه‌های قلعه را چون قلاده اطاعت نگردن افکند (سلم کرد) ۹- ساحل دریا (رب)
 - ۱۰- حایی که مسلمانان قهر و هلمه فتح کنند مقابل آنچه صلح ایشانرا مسلم بود
 - ۱۱- مرند تهر ۱۲- ماسد نهادن فطران برحای گرشده برای وضع چتری در موضع
 - ۱۳- یا کست کسپکه رام گردانید برای مابین را آن مثل رسد (اقرب الموارد)
 - ۱۴- رام کرد برای شما دریا را تا روان شود کشتی‌ها در آن (ار آیه ۱۲ سوره زحرف)
- هرمان او (ار آیه ۱۱ سوره حاسه)

در بیان نهضت نصرالله میرزا بجانب خوارزم با مر قهرمان
خطه کن فیکون

«لِيُذِيهَهُمْ نَعَضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۱) چون در ایام توقف اردوی
همایون در «داعستان» ، «اورنگیه خوارزم» و «آرال» (۲) ، بنا بر توجیه (۳) و توجیه (۴)
«نورعلیخان» واد «ابوالحیر» والی «فراق» «إِذَا هُمْ يَرْجُونَ هِيَ الْأَرْضُ» (۵) ، بافراحتن
بند (۶) شقاق ، نند ندگی را مُنْقَلِم (۷) و مُنْق (۸) ، و نبع خیال سر کشی را از علاف دل
«وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ» (۹) مُنْدَلِغ (۱۰) و مُنْدَلِغ (۱۱) ساخته بنیاد آرم را قلع و طاهر
خان (۱۲) والی را از راه کم فرصتی نه لوم لائمانه (۱۳) که «إِنَّا لَرَبُّكَ هِينَا صَعِيحَاتٌ» (۱۴)
و طمن ناما لیمان که «وَمَا أَنْتَ عَلَيَّا بَعْرِيضٌ» (۱۵) در قاعه «حیوه» از سلطنت کشور
حیات حلع کرده بودند ، حدیو والاحاء از رفقان عرم آده «سَعَدْتَهُمْ مَرَّتَيْنِ» (۱۶)

- ۱- با چساند آمارا (خرای) مرحی ار آحه کردد باشد که آمان مار کردد (ار آیه ۴۰ سور موم)
- ۲- اقوام ساکن کنار دریای آرال در مرکز کستان هر سه مسرق بحر حرد
- ۳- بازداشتن
- ۴- مر کسه و جسم مرانگنن کسی را (رب)
- ۵- آنگاه ایسان مسم مکند در زمین (ار آیه ۲۴ سور موم)
- ۶- علم در کت که در آن
- ۷- رحمدار (رب)
- ۸- و گفتند دلنهای مادر علاف است (ار آیه ۸۲ سور بقره)
- ۹- (اروب)
- ۱۰- از بیام مر آمده (رب)
- ۱۱- رک ج ۱۲ ص ۵۲۲
- ۱۲- لوم سورس لائمانه ، اولائم آده سویداسای
- ۱۳- همانا هر آینه ما نسیم برادر
- ۱۴- همان خود ناموان (ار آیه ۹۳ سور هود)
- ۱۵- و مستی که مر مایریر (ار آیه ۹۳ سور هود)
- ۱۶- رود باشد که هدات کسم آنا را دوبار (ار آیه ۱۰۳ سور موم)

بر آن دیار پرشور و شین خوانده شاهزاده «نصرالله میرزا» را که خطوطِ مخطوط(۱) بخش جبینش مظهر آیه «يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ . بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ» (۲) و بنصر (۳) أصابع تدبیر و سبأیه (۴) إصابه عقلش بی إهام (۵) ، کلید قلعه گشا بودی ، با عتاد (۶) و عقید (۷) و خدم و عبید بقصد دفع مخاصمانِ عنید بتلاویزی « فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (۸) روانه «خوارزم» ساخت ، و بعد از ورود شاهزاده به «مرو» چون کریمه «مَتَى نَصْرُ اللَّهِ إِلَّا أَنْ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» (۹) نقش پیشانیِ پیش آمد کار او بود، «وَلَا تَعْرَوْا» (۱۰) «جُنُودٌ نَصْرَتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ» (۱۱) ، بی قتال با استقبال اقبال شتافت و بفتحوای «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» (۱۲) ظفر یازنهضتش همعنان آمد .

رؤسا و اذنانِ مذنبین (۱۳) بمضمون «يَعْتَدِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ» (۱۴) معاملت و بمقاد «وَلَيْنُ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَسْئَلُنَّ إِيَّاكُمْ مَعَكُمْ» (۱۵) اظهار مطارعت کرده نادم و مُستفیل (۱۶) و مستقبلِ موکبِ جلیل گشته «إِنَّا لَمَرْدُودُونَ

- ۱- ح خط بهره صحت (رب).
- ۲- شاد میشوید مؤمنان، یاری خدا یاری میکند کسی
- ۳- انگشت دوم که میان انگشت میانه
- ۴- انگشت کوچک باشد (رب).
- ۵- مجهول بودن.
- ۶- ساخت و سامان و آماده گی و آنچه جهت سفر و جز
- ۷- حاضر و آماده (رب)
- ۸- پس چون عزم کردی پس توکل کن
- ۹- کی باشد یاری خدا؟ آگاه باشید همانا یاری
- ۱۰- شکفتی نیست.
- ۱۱- مأخوذ
- ۱۲- گاهی که آمد یاری خدا و پیروزی (از آیه ۱ سوره نصر).
- ۱۳- ح مذنب
- ۱۴- عذرخواهی آوردن سوی شما چون بازگستید نزد ایشان (از آیه ۹۵ سوره توبه)
- ۱۵- و اگر میاید یاری از پروردگار تو هر آینه گوید همانا بودیم ما شما (از آیه ۹ سوره صافات).
- ۱۶- گذشته خواستش از گناه (از رب).

فِي التَّائِبِينَ» (۶) گویان، از «مرو» بمعسکر شاهزاده پیوسته بنوشته و موچنک (۴) «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ» (۴) يك قلم، قلم وار، سر بر خط فرمان نهادند، و در عالم ایلی (۴) از روی ضراعت بذریعۀ «عَيْصُكَ بِذِكِّكَ وَإِنْ كُنَّ إِشْبَاءً» (۵) مستدعی اِسْجَاحِ (۶) آنام (۷) و اِسْجَاحِ (۸) زهام شده ابواب استعالت بکلید حسنِ مقاتل گشادند. شاهزاده بِأَعْطَافٍ (۹) اِسْجَاحِ (۱۰) اَعْطَافِ (۱۱)، و اِسْبِالِ (۱۲) اِسْبِالِ (۱۳) الطَّافِ، و اِسْدَالِ (۱۴) اِسْدَالِ (۱۵) رَفُو (۱۶)، و اِسْجَافِ (۱۷) اِسْجَافِ (۱۸) عَفُو، و اِسْجَافِ (۱۹) اَذْيَالِ عَفُو (۲۰)، پرده خطایی (۲۱) صَفْحِ (۲۲) و صَفْوِ (۲۳) بروجه خطا و هَفْوَانِشَانِ (۲۴) پوشیده باز در

۱- آیا همانا مورد شد گاسم بحال نخست (از آیه ۱۰ سوره نازعات)

- ۲- وثیقه و محضر که در عهد و موافق باشد (از سِکَلَاخِ).
 ۳- پس اقرار
 کردند مگناهانشان (از آیه ۱۱ سوره ملک).
 ۴- مرگ از ازیل دوست.
 موافق رام (برهان) مطیع. + ی مصدری، مطیع بودن
 بود نزدیک هم روییده در یکجا (اقرب الموارد) سدرها بود روییده در یکجا (مجمع الامثال) و اشب سعتی
 پیچیدن در یکدیگر بود و معنی مثل ایست که هر چند خویشان نو چنانکه میخواهی نیستند، لیکن
 در آنان شکیبیا نماند که اصل آنان از موافقت (اقرب الموارد مجمع الامثال).
 ۵- عفو
 نمودن (رب).
 ۶- ح انم، گناه.
 ۷- لکام کشنده داشتن متوررا (رب).
 ۸- ح عطف سکرا اول و سکون دوم، جاس هر چند (اقرب الموارد).
 ۹- ح کم ضم اول،
 آستین (اقرب الموارد).
 ۱۰- ح عطف سکرا اول و سکون دوم، ماران (از رب).
 ۱۱- ح عطف، مهربانی
 ۱۲- ماراندن (رب)
 ۱۳- ح سدل بفتح اول و دوم، ماران (از رب)
 ۱۴- ح سدل
 صم یا کسرا اول و سکون دوم، پرده (رب).
 ۱۵- ح سدل
 رفو، اخافه مشبهه است نموده.
 ۱۶- ح سدل
 بفتح یا کسرا اول و سکون دوم، پرده (رب).
 ۱۷- فروهستن (رب)
 ۱۸- ح سدل
 ۱۹- پرده و کرانه و جانب پرده (رب).
 ۲۰- بواختن عطا کردن (رب)
 ۲۱- ختایی، منسوبه به ختا (دیوان السیاق نظام قاری ص ۲۰۵).
 ۲۲- درگذشتن (رب).
 ۲۳- اخلاص در دوستی (اقرب الموارد).
 ۲۴- هفوات،
 ح عفو بفتح اول و سکون دوم، لغزش (رب).

امیدواری برویشان باز و معنی «عَفَى اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ» (۱) ماژ مودید، و بوعید^۱ و توعید^۲ «إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مِمَّا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنةُ الْأَوَّلِينَ» (۲) طریق رشاد را بآن کرده القا و ایشان نیز بسمع رضا استغنا نموده^۳ برطبق مسئول آنجماعت «ابوالمحمد» ولد «ایلمارس» را که در آن سفر در تحت لوای بیعت والای شاهزاده بود به «ابوالغازی» موسوم و بسلطنت خوارزم مخصوص ساخته عزیر^۴ رحمن و تخلص^۵ (۳) بخشیدند، و جمعی از رؤسا و اتالیقان (۴) آستان بصرت پاسان دولت آشیان خدیو کشورستان، که دوستان و راستان را جای آستانست (۵) و ماه شمس^۶ در گاهش اعداء باستان را مال آستان^۷ (۷) روی بیاز آورده مورد احسان شدید «لَا يَرَالُ بُنْيَانُهُمُ الْدِي نَشُوا رِيْبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۸)

۱- ط، موعید. ۲- یو، از اینجا تا آغار فصل آینده (در بیان سوح ..) را دارد

۳- ط، مودید ۴- ط، و ماه شمس در گاهش سران باستان ..

۱- عفو کرد خدا از آنچه گذشت (از آیه ۹۵ سوره مائده) ۲- اگر بار ایستند

معشوره میشود برایشان آنچه همانا گذشت و اگر بر گردید پس همانا گذشت سمت (در مارة) پندشیمان

(از آیه ۳۹ سوره افعال) ۳- معص نام فعله رستی (رب). ۴- و لك سج ۱۳ ص ۵۱۰

۵- آستان، حای خوارزم و آرامگاه (برهان). ۶- قرص در اندود که در قبه میباشد

(صیات اللمان). ۷- استخراج سالهای معروفه مولود باشد که آنرا برمی (فران) و (حقه)

خواند (برهان) ۸- همیشه سانشان که ساختند، شکی است در دلپاشان مگر آنکه پاره شود

دلپاشان و خدا دانای حکم است (آیه ۱۱۱ سوره نوره)

در بیان صنوح (۱) رضا قلی میرزا و سقوط او از نظر اعتبار والدگامکارا

« إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ » (۲) در حینى که ظهران (۳) « طهران »
 ممتز کوکبه فلك شکوه قآمی شد ، شاهزاده « رضا قلی میرزا » ولایت « ری » را با هر
 شهر بار زهار آرامگاه عزت ساخته جرمان (۴) گزین فیض حضور و مانند سایه از بهر
 تابان دور گردید ، و بنا بر سوء خلق و شیمه (۵) ، باقوال و شیئه (۶) و شتیمه (۷) اظهار
 شکیمه (۸) کرده در خلاف مدلول « أَوْ مِنْ يُنْتَوَى فِي الْجَلِيَّةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ
 مُسِينٍ » (۹) ، خصومت را ارحلیه حال مبین ساحت و قلب زاهلش (۱۰) از مصمون « قی فاک
 عَمَّا يَشْرَعُ قَتَاكَ » (۱۱) ذاهل (۱۲) ، و از کلام « الْعَاقِلُ مَنْ عَقَلَ لِسَانَهُ » (۱۳) عاقل و جاهل
 آمد ، « إِذَا وَقِيَ الرَّجُلُ شَرَّ لِقَائِهِ وَ قَتَمَهُ وَ ذُنْدَبِ فَقَدْ وَقِيَ » (۱۴)

۱- ط، اضافه دارد نادرشاه ۲- ط، عاقل جاهل ، ۳- اضافه دارد : بیت

۱- در کتب افتاد (ارز) ، ۲- همانا در آیه عبرتست برای خداوندان

سایه (از آیه ۱۱ سوره آل عمران) ، ۳- مع طبره (لغت نامه) طهر الملد ، بیرون شهر

(لغت نامه) ۴- بی بهر کسی (ارز) ، ۵- سوی ۶- ندی و

دشمنی (رز) ۷- دشنام (رز) ، ۸- سر کشی (رز) ، ۹- آبا

(برای خداست) کسیکه بر بیت مشود دروید و او در محاسنک نادوانست (آیه ۱۷ سوره وخری) ،

۱۰- راجله نامت (رز) ۱۱- نگاهدار رهاست را از آنچه نکوند پس گردنت را (مأخذی

برای این جمله ساقتم) ۱۲- عاقل (رز) ۱۳- حردمند کسی است که

به مند عقال (بهد) زبان خورد را ، ۱۴- هر آنگاه نگاهداشته شود مرد از شر زبان شود و شکم خورد

و مره خورد پس همانا نگاهداشته (محموط) است مأخوذ است از حدیث من و فی شر اقلقه رجل انه

(الدهایه فی عرب الحدیث) من و فی شر اقلقه و ددیده و اقلقه رجل احنا (الدهایه فی عرب الحدیث)

را کند احنطار سر برآ کند هم سخن احنطار
 و در اوقای که پادشاه احنوس (۱) حوس (۲) منظر ، وجه ناصر (۳) و را ناصر
 را سمب « داعمسان » منوجه ساحمه مشهور اسهرای (۴) فرای (۵) « ورا فسطاق » مسود ،
 چون سکران و مراب صورت سکران (۶) احوال او در مرآب خاطر اقدس مرسوم
 گشته عبار (۷) عبار (۸) عقیدت از شمائل حالاب شاهزاده لامح (۹) و عبار سکر (۱۰) و
 حلاله (۱۱) از شمائل (۱۲) حالاب او لامح و حکم مطاع استحصار او مند گسسه
 و در حسن ورود او موقف حضور بختاب « حدوه فتلوه » (۱۳) د سلسله اهل قند
 اسلاك نافه بحالاحمل الرجال (۱۴) محال (۱۵) گردید
 الحسن قصر لکل حرل والقد حلحال کل فعل (۱۶)
 والخطب كالصف لآبراه برل الاعلی الاحل (۱۷)

۱- مع صار

-
- ۱- ح حسن (رب) ۲ سر (رب) ۳ ناره ناآب سکو (رب)
 ۴ ارحای حانی رفس (ب) ۵ ح فرمه دهکنه ۶ ح سکر معج اول
 و درم و سوم اسم ارا کا (افرب المراره) ۷ ارحه ر د که نبودان رخامه برده
 دوس می در د نامعلوم بود که ارفوم نبود است (عنا المصاب) ۸ معر (اررب)
 ۹ آشکار ۱۰ سکر از هر چیزی (رب) ۱۱ کر و رگه سی (رب)
 ۲ - ح محله معج اول و چهارم و کسر سوم آر که آرا از نده نندارند (رب) معنه گویند و
 معال النعانه (دلی ارفب الموارد) ۱۳ مگرید اودا من عل که د اوزا (آنة ۳۰ سور
 العافه) ۱۴ - حالاحمل مع حلحال نای برین (رب) وار حالاحمل الرجال برده
 مقصود است ۱۵ و محلل و طاهره حلحا حلحال و بهانه و محلل جای حلحال
 است ای ساق ۱۶ از است که حی است هر حوا مردی را و سدا ای برین هر بری است
 ۱۷ - و مصیبت همچون بهمانست که سنی او را فرود آند خبر بر بردگه د رب

ار آنجا که برای اب^۱ (۱) فرود^۲ ی آ ب (۲) و قره رند (۳) معاد (۴) سر رحس
 و معدنه (۵) شرارت انگس میباشد جهان داران دنده و رچون دنده -
 اصلاح مهام ملکی گمارد ، قره آلعین اقره (۶) را این قره (۷) و نورچشم
 حماس (۸) را سرچهره در لب عین معره (۹) مسمازند حد و کار آگاه ، کارگاه
 مرحمت را انور دنده و رنده و صافه سانس را رداطه اوب و سوب
 راحیح دنده فرمان پد را ان اساره سر انگش امر اقدس در طرفه العسی (۱۰)
 الماس املس (۱۱) و لؤءسی (۱۲) او را قطعه لعل لحمی (۱۳) ساخته ارحه
 حدقه اس مرحان ر (۱۴) را انگجسد ، و مرحان (۱۵) او را بحسود^۳ چون

۲ - و : از آنجا که رای آب و در

- ۱ د ۲ - فاعده و فاعول جاء (مرهان)
 ۳ حوب آهن آس ربه (رب) ۴ - آس ربه ۵ - آهن حصاب (رب)
 ۶ - امر الرجل حوسان او (افرج الموارد) ۷ - آن هر وعی از مادها (حاشیه
 سحۃ میخ) در ارج العروس آرد قرن العینه فرما صوت و سر آرد قره صم اول معدع است
 لکی در ان کتاب و در افرج الموارد مسهبی الا ان نماز العلوب لقب نامه این قره معسی ما ناعه
 ۸ - سوح صبا فرسیده (مرهان)
 ۹ - بدی آزار (افرج الموارد) ۱۰ - نک جسم بپردن
 ۱۱ - نایان (رب) ۱۲ - با صبی فراوان نوعی از لولویان نام اقم
 ۱۳ در الحواهر (۳۳) لحمی وعی از افرج سمرده سده
 ۱۴ - حوب ۱۵ - مر + حان

با عوای مد گوهران بیحاده کرده (۱) کال دهان را از بیگونی (۲) و اعتیاب (۳) معدن یاقوت بیگونی (۴) نموده و مادّی (۵) گفتنش و حرع (۶) و حرع سفتنش اثر بسجید « **إِنَّ الْكَلَاءَ مُوَكَّلٌ بِاللَّسِقِ** » (۷) و « **لَطْمَعَلِيحَانِ افشار** » مر که حالوی شهرادگان ، بل مُحال مُسمّم (۸) بود مست عمو و صتوا (۹) یافته همین قصیه را برآی العین دیده ، دیده از بطارئة عالم کون و فساد در بست و دهر تر حشم تنگ چشم نسک چشم ردن (۱۰) در یک چشم ردن (۱۱) نقش حسن اُحد وُثنه در رقعة ظهور او کند

- ۱ - معنی این کلمه معلوم نیست معاده در فرهنگها حر بمعنی مشهور استعمال شده نمک در متن واضح است که بمعنی رفتار نامناسب می‌جا خطا کاری و بطور این معانی مکار رفته و حاشیة يك نسخه ارمح ، بمعنی خطا کردن آمده و مأخذ را کشف اللغات معرفی کرده است در کشف اللغات هم چنین معنی برای این کلمه دیده شد ۲ - سحبت (خواستی) طاهر آ حاصل حصد است مرکب از بی + گوی ، بی گوی در پس کسی سحر گیس ۳ - بد گیس کسی سسروی (رب)
- ۴ - سگو ، صمی جواهر (صنات اللغات) ملکی نجا در آناد در شری هند (صنات) وعی آنگسه که در ملك پمگو سازند و سیر رنگ باشد ماده و مورد (آبندراج)
- ۵ - چسب گناه می و ما دسی نام نومی از نافوس و در وجه دسمة آن چنین گفته اند که این حجر مشابهت معام با نافوت احمر دارد چون آن را بدون قسمت نافوت در رشفه نفیوم کنند گویند بران حال همگوند ما دسی (حاشیة نسخة صح از جواهر نامه) طاهرا بحرف ماده صح است **رَكُ الْجَوَاهِرِ ص ۲۹۹**
- ۶ - و مکسر اول مر ، شبه نسخة نمایی که جسم را در سناهی و سسندی عوی دشبه دهد (رب)
- ۷ - همانا ملا گمارده شده است نگهار بحسن گیس که این جمله را گت از مکر است هنگامی که همراه سحمر ۸ کی از ضایل رفته بودند و آراداسای است که در (مجمیع الامثال) آمده است ۸ - کرم احوال و اهتمام (رب)
- ۹ - **رَكُ ح ۳ ص ۶۳** ۱۰ - اصاحه العین چشم بد کسی در کسی افتادن

سجده به گه با صاحب تاج و تخت
 بگویند سخته بگویند سخت
 خطر هاست در کار شاهان سی
 که با شاه جوشی ندارد کسی
 چو از روی کن بر هرورند چهر
 سرورند خود بر سارند مهر (۱)

در بیان بهت مویک همایون کورت رابع بجات
 روم نقلاوری تحت سعید

«إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» (۲) بعد از آنکه تا آمدند حدادند مکانه و «لَهُ
 مُقَالِدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۳) معانیج قلاع اربعة آذربایجان سر پمحه حاقان
 هفت کسور در آمد چون اعمان دولت علیه عثمانیه بمعایبه و معایبه شوکت و استیلائی
 حضرت بادری را دهنده و شپیده از اطالط (۴) مطالولات (۵) لاطائل (۶)

۱ - چو از کینه ای (شرفنامه طبع مرحوم و عند ص ۱۸۱)
 ۲ - ط ، و مطالولات

۱ - نظامی شرفنامه ۲ - همانا خدا میکند آنچه ا که میخواهد
 ۳ - هر او راست کلندهای آسمانها و زمین (از آیه ۶۳ سوره روم)
 ۴ - بدر اکتسیدن ، ۵ - ح مطالوات ، رد کردن به انانی (ب) ،

طائلی (۱) ، و از کشته بی حاصل غیر خسران حاصلی نمییافتند ، و اسحاب در آیت در آیت در آیت (۲) جز مفاد «مُنَازَعَةُ الْمُؤَلَّكِ تَسْلُبُ الْيَتِيمَ» (۳) معنیی تصور نمیکردند ، و در حقیقت امتداد ایام عِلَّتْ (۴) و غَلَّتْ (۵) ، اتلاف خزائن و ضیعت (۶) ضیاع (۷) دولتین و تولید مواد شور و شین میبود ، وزیر مکرم «علی پاشا» را بطلب صلح بدر بار نادری فرستاده وزیر مزبور در صحرای «مغان» شرف اندوز خدمت اقدس شد ، و در آن اوان که قاآن پیروز بخت بر فراز تخت فرار گرفت ، چون اهالی ایران را مکلف ساخت که از رفض (۸) و تبراً (۹) تبراً (۱۰) و بولای خلفای راشدین (۱۱) تَوَلَّوْا (۱۲) نموده از مُودَای «وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي» (۱۳) پا (۱۴) کنند ، و آن گروه نیز از عقائد سالفه نکول و حقیقت خلفاء کسرام را «حَلْفًا عَنْ سَلْفٍ» (۱۵) قبول نموده اختر مذهب اهل سنت که در افق ایران واجب (۱۶) شده بود مجدداً آغاز طلوع کرد ، لهذا آنحضرت بیضر صفائح (۱۷) را بر صفائح

۱ - ط ، کرده .

-
- ۱ - فائده (از رب) ۲ - درابه ، دلیری هر حرب (رب)
- ۳ - ستیره پادشاهان نعمت ها را بر ناید . ۴ - سختی کار زار (رب) .
- ۵ - سختی کار زار (رب) ۶ - تلف گردیدن (رب)
- ۷ - ج صیعت تفتح اول رسوم و سکون دوم ، آب و زمین (رب) ۸ - در اینجا مقصود شیع است .
- ۹ - بیره ، بیزاد شدن (رب) بیزاری از عاصیان خلافت ، امرای یکی از فروع دین است مذهب شیعه . ۱۰ - دوری هستن (تف) .
- ۱۱ - ایوبیگر . عمر عثمان . علی علیه السلام . ۱۲ - تولى ، دوستی داشتن تا کسی (رب) .
- ۱۳ - و پیروی کردم ملت پدرانم را (از آیه ۳۸ سوره یوسف) مقصود تقلید است . ۱۴ - امان ، سرپا زدن (رب)
- ۱۵ - جانشین از پس یوشین هست ۱۶ - فرو شدن (رب) هائب سرهم . بی در پی .
- ۱۷ - صفحه های سفید . مقصود نامه است .

ض (۱) اختیار، و دست فتنه را قلم کس کرده قلم بر گرفت و پیدایش سکنند در جاه روم، (۲) نامه دوستی سرشت، از عین و داد بصورت، هم مشرب، عیناً فیها تسنی نسبیلاً، (۳) و بمعنی همزوج و منزوج (۴) به شون (۵) «إِنَّا سَلَّمْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا نَبِيلاً» (۶) نوشت، و از حضرتش در پرده «مَا يُدَلُّ الْقَوْلُ لَدَيَّ» (۷) بی پرده طالب

اول اینکه در عهد سلاطین سلف برای رفع تباعض (۸) و تناقض تجلّه ملة (۹) اهل سنت بر چهار فسیله (۱۰) اسیله، و دوحه (۱۱) اسیله (۱۲) مَعْن (۱۳)، بر فرق فرق ناس سایه افکن گشته که اهالی «روم» و «هند» و «توران» از ن اخصان (۱۴) جلیله و آفتان (۱۵) جلیله (۱۶) اقباط (۱۷) تیره (۱۸) تیره (۱۹)

۱ - یو، ندارد.

۱ - شمشیرهای پهن‌آور (رب). ۲ - مقصود سلطان عثمانی است.

- چشمه‌ای در آن نامیده می‌شود سلسبیل (آیه ۱۸ - سوره دهر).

- آمخته (رب) ۵ - آمیختن (رب) آمیختگی ۶ - همانا ما رود

ند که الفا کسم بر نو گفتاری سنگین (آیه ۵ - سوره مرمز).

- تعبیر داده نمی شود سخن نرد من (از آیه ۲۸ - سوره ق)

- دشمنی کردن (رب) ۹ - مذهب (صاٹ اللغات) ۱۰ - حرمان

۱۱ - درخت مردک (رب) ۱۲ - محکم (رب) -

۱ - شاخه بر آورده ۱۴ - ح صین، شاخه ۱۵ - شاخه ها

۱ - اسوه و درهم شده (رب) ۱۷ - چویدن ۱۸ - حرمان

۱ - پاکیزه (رب)

و ثَمَرَةُ تِيرَةٍ^۱ (۹) و نجات و نِجَاح^۲ (۱۰) ، و از آن سُنَّ مُسْتَن (۱۱) ادراك فَوْز و فَلَاح (۱۲) مینمایند .

چون ایرانیان در فرودعات فارِعه (۱۳) از شجراتِ طِيبَاتِ احکام بارِعه حضرت « صادق » علیه السلام اِخْتِرافِ (۱۴) مسائلِ کافی و از^۳ مسائلِ (۱۵) اجتهادات آتجناب اِنْتِشافی (۱۶) شافی میکنند، مشعر (۱۷) صائب او را خامس مذاهب دانند^۴ تا شخص اسلام را از این تخمیس ، پنجه تسلط قوی گشته هر مذهبی از این پنجگانه بر قفای ادیان مختلفه مشتی ، و بر دیده ملال متخالفه انگشتی باشد ، و بهمدستی این مصالحه صالحه و مسالمة سالمه ، اصنام (۱۸) فساد از طاق دلهای مخالفان افکنده و بنیادضلال بر کنده شود .

و ۳۵^۵ اینکه رکنی از ارکان مسجد الحرام مائمه این مذهب اختصاص یابد که در آن مکان با قامه صلوات مکتوبه (۱۹) قیام نمایند .

سوم اینکه از طرف ایران پویندگان طریق « وَبِهِ عَلِي النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً » (۲۰) ، هر عام (۲۱) از خواص و عوام از راه شام عازم بیت الله الحرام

۱ - ط ، بو ، سره . ۲ - ط ، و نِجَاح نِجَاح .

۳ - ط ، از . ۴ - ط ، شمارید و دانند . ۵ - ط ، مطلب دوم

۱ - یا کوزه ، شیرین (رب) . ۲ - بروزی (رب) .

۳ - روشن شده ، آراسته ، مکتو (رب) . ۴ - رستگاری

۵ - مالا بلند از جهت شرف (از المسجد) . ۶ - موه چندن (رب)

۷ - ح مسهل ، آب رو (رب) . ۸ - آب در خود حندن ، کهککه شمر آشامیدن (کمر اللغات)

مجازاً ، مر خور دار شدن . استعماده کردن . ۹ - راه (رب) .

۱۰ - ح صم مفتوح اول و دوم ، ت . ۱۱ - نماز های واجب

۱۲ - و خدا ایراست بر مردمان حج گزاردن خانه ، کسی که توانایی دارد بدان رفتن را (از آیه ۹۱ سوره

آل عمران) ۱۳ - سال

گشته گماشتگان آن دولت والا با حُججاجِ ایران بطریق حاجِ مصر و شام سلوک کرده
مسئول که داشته حاج (۱) و مناہع راه حج را از ذخائر و شتران حاج (۲) خوار پس
وجه حُججی (۳) مرتب ساخته و ایشانرا بدون مطالبهٔ دُورّه (۴) بر سپیل اِکعاب (۵)
بکعبهٔ معظمهٔ اَعلى الله کعبه (۶) برسانند .

چهارم اینکه فرمانی از طرفین در باب تحریر (۷) و اِعتاق (۷) اَعناق (۸) اسرا
اسراً (۹) تحریر یابد که در هر ملک و ديار باشند مطلقاً از قید اسر (۱۰)
مطلق و مُرخص و مُخلَص و مُتَلَص (۱۱) بوده تکلیف رِقیت (۱۲) بایشان نشود .
نجم اینکه در تختگاه دولتمین و کیلی از حضرتین برای قوام امور جانبین
قائم و مقیم باشد .

پس دستور (۱۳) مُکَرَّم را موافق ذاب و دستور ، دستوری (۱۴) اِذزانی
داشته از اینطرف در صحبت او ایلجیان معظم با قامةٔ مَرْدُودَه (۱۵) مشتمل بر استیصال
۱ - ط ، اِکعاب . ۲ - ط ، اِعتاق . ۳ - ط ، اسرا اسراً تماماً .
۴ - ط ، اسرا .

۱ - ح حاجه (رب) ۲ - درختیست خاردار (رب) .

۳ - سراوار (رب) ۴ - ماحی که از قافلهٔ حاج گرفته شود (سککاح)

۵ - شتافتن (رب) ۶ - بالا بردن خدا شرف و مجد آنرا (از اقرب الموارد)

۷ - آزاد کردن ، ۸ - ح عقب مصم اول و دوم ، کردن .

۹ - تماماً ، همگی (ار رب) . ۱۰ - اسیری .

۱۱ - چمن است در بیخ ، و ظاهراً بلکه صحیحاً متملص ، آزاد . ۱۲ - (رب اقرب الموارد)

۱۳ - مددگی . ۱۴ - وزیر ایلجی . ۱۵

مُجَدِّدَ بَطْرِيقِ اِحْرٰی (۱) برای اِحْرٰی اهر معهود و رجع ماحرّی از این عاطمت « یعنی ما از بسکه » (۲) بآن دولت کسری فرستاده بعد از انعطاف موکت گشتی ستان از « هندوستان » چون جهت هر بسکه از دوسان برگ سبری از آن بوسنان ارسال می شد معادل دولت از جواهر شاهوار با چهارده ربحر پیل که هر يك در هبات لکّه اری بودی ، و درصلاطت عران هژبر ، حرطومش ازندهای دمان ، هسکلش کوه روان ، سپهر آسوس درپشت آن بخت عاج ، و فلک اطلس برتحش دواج (۳) چون قطره ردن (۴) آغارندی پیل آکش (۵) را مردستی پیل مال (۶) ساختی ، و هر گاه آهنگ پونه نمودی پیل چرخ (۷) را مانند نقش قدم از پای انداختی بلکه فیلگون^۱ (۸) را از انجم ، داع « سسئنه علی الحرطوم » (۹) برسی هادی ، و هسکل و حرطومش درسطح زمین از آسمان و کهکشانشان شان دادی آواز^۲ خلائش (۱۰) رنگ سحاب مُحلّل (۱۱) را کردی (۱۲) ، و صعل آسه^۳ اس رنگ (۱۳) از آسه^۴ حورشندی ستردی^۴

۱ - و ، بلگون ط ، بلگون ۲ - ط و آواز
 ۳ - ط آسه اش ۴ - عب اضافه دارد ، ط ، عب

- ۱ - لای بر ، سراواریس ۲ - حان کن که گوی برا منسم برای هر يك به
 سرعب درکار بل ربت (مجمع الامثال) ۳ - اجاف (رهان)
 ۴ - د و سر برآه رفس (رهان) ۵ - ار امر سناء ماران از (لقب نامه او)
 آندراج و اجس آرا) ۶ - نامال (رهان) ۷ - اصافه مشعبه مشبه
 ۸ - رنگ عمل (۹) فلی سبری ۹ - رود اشده که داع کسب او ا رحالای سی (آسه^۳)
 ۱۰ - سوره الفلم) ۱۰ - ح جحلل صم دو جسم و سکون لام ، رنگوله (ب)
 ۱۱ - هرینه ط د آواز (اری) ۱۲ - رنگ کردی ، خاموس بناحس مارم
 کردا بدن (آندراج) ۱۳ - رنگار

ایر است بیاد اندر و باد است بهامون

صحراست بکوه اندر و کوهست بصحرا

با پیلبانان پیلنن پیلنم (۱) توان ، برسم جنوه (۲) بحضرت قیصری اهدا و گرا را
 استنگاه (۳) و استنقاه (۴) را ، بعدا کره مأمول واعاده مدعا پرداخته و دلائل ملیه (۵)
 ملیه (۶) و حجاج ملکیه و ملکیه القا نمودند .

اعیان دولت عثمانی آمد و شد سفر را از جوحه (۷) لیب (۸) پنداشته در باب
 استفتاح ابواب این مسائل استفتا کرده آفندیان (۹) عظام آن مملکت « قالوا نحن
 اولوا قوه و اولوا باس شدید » (۱۰) ، بتخمیس (۱۱) منهد و تفویض زکن (۱۲) ،
 که زکن اعظم بنیان بودی زکون (۱۳) نوززیده بعد از « لا یُکلیف الله نفساً الا
 وسعها » (۱۴) ، عذره (۱۵) « انکم لتقولون قولاً عظیماً » (۱۶) تشبث جستند ، وازعین عناد

۱ - ی

- ۱ - مراد پیران و یسه و بردسب رستم گفته شد (پرهان) .
- ۲ - معشش (رب) .
- ۳ - شنیدن بوی دهان کسی (رب) محازا مکتون خاطر کسی را جسته و کردن
- ۴ - فهمیدن کلام
- ۵ - پیر ، کامل .
- ۶ - متنی مرملب ، دینی ، اسلامی .
- ۷ - نازیهج ، و آن ریسعایی است که از جانی آویزید و روان و کودکان و دختران مر آن نشسته
- ۸ - نازی .
- ۹ - مع افندی ، عنوان احترامی برکان
- ۱۰ - گفتند ما یمم خداوندان نرو و خداوندان کارزار سخت
- ۱۱ - پنج شدن .
- ۱۲ - رک ص ۵۹۸ سطر ۱۰ .
- ۱۳ - ملد کردن (رب) .
- ۱۴ - تکلیف نمیکند خدا نفسی را مگر نامدازه توانایی آن
- ۱۵ - عذر خواهی (رب) .
- ۱۶ - همانا شما میگویند معنی رزگ (از آیه ۴۲ سوره اسراء) .

إذعان و إزغان (۱) آن مطالب نکرده در مُجاوِبه (۲) مُخاَوَته (۳) و مأمولات
 حائِز (۴) قُدْحِ مُمَلِّی (۵) را قُدْح (۶) کرده از قُدْحِ مِخَالَفَتِ در مقامِ بَکِی (۷) دُرْدِ آشام
 لای (۸) جوابِ لا (۹) گشتند که : وَ كَلَّفَتْنِي مَرْحَ الْبُعُوضِ وَ بَيْضَ السَّمَالِمِ ، (۱۰) .
 پادشاه سکندر جاه روم نیز آن فتاوی را حُجَّتِ مُحَاجَجه (۱۱) و ذَرِيعَةُ (۱۲) مُلَاجَجه (۱۳)
 نموده برای اِسْکَات (۱۴) مَقْتَبَانِ و مُقْتَبَانِ اَسْکَات (۱۵) ، دو تن از قضات کرام را با
 نامه نامی روانه ، و منع و اِنْهَای (۱۶) عِلْمًا رَا مُنْتَضِبِ (۱۷) اِنْهَای (۱۸)
 نْهَای (۱۹) لَآمِعَةُ اَلْبَهَاءِ (۲۰) خسروانه ساخته سفر ا در در بند ، اِدْرَاكِ لَثْمِ (۲۱)

۱ - قبول کردن سخن (رب) . ۲ - مام به سخن گفتن (رب) پاسخ رد کردن

۳ - مدافعه کردن ، کسکاش نمودن یا یکدیگر ، مام سخن گفتن بونده (رب)

۴ - دارا ، واجد . ۵ - فدح ، سهم قمار ، معلی ، عالی شده ، بلند ، قدح معلی ، نصب اولی ،

درجه بلند . ۶ - ظعن (رب) عب ۷ - آری ، طله ، پذیرفتن .

۸ - دردی شراب (مرها) ، ۹ - به . ۱۰ - سائِم جمع ساءمه نوعی پرند

است همچون خطاف ، و گفته اند مورچه سرح است برای کسی مثل زنند که آدمی را بیکاری دشوار

را دارد (مجمع الامثال) . ۱۱ - حجت آوردن و خصومت کردن (رب) .

۱۲ - وسیله (رب) . ۱۳ - دراز کشیدن خصومت (رب) .

۱۴ - خاموش ساختن . ۱۵ - اویاش (رب) . ۱۶ - ممانعت ، نهی

کردن (لسان العرب) . ۱۷ - همراه . ۱۸ - اِنْهَاء ، رساندن پیغام

(رب) . ۱۹ - نهی ، خرد (رب) ۲۰ - درخشان ، روشن .

۲۱ - موسیدن .

سَدَّةٌ فَلَكَ عَرْضٌ ، و بایم^۱ و رَجَا و رَجَاءُ الْعُذْرُونَ ، (۱) و قَدْ سَكَدَ يُشْرِقُ بِالرِّبْقِ ، (۲) عِذَارٌ^۳ عِذْرَائِي مَعَاذِيرِ (۴) رَا كَهْ دَر مَعَاذِيرِ (۴) و مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ، (۵) استتار داشت ، « أَوْضَحُ مِنَ الْعُذْرَةِ » (۶) با مطالب مکتوبه (۷) و مکتوبه در معرض^۴ معاریض (۸) عرض کردند ، « بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ » (۹) . چون از سَخْنَةُ (۱۰) سخن آثارِ سَخْنَةٍ (۱۱) و سَخْنَةُ (۱۲) مزاج اعیان عثمانی با هر (۱۳) ، و با هر عِذْرِي مُسَاهَلَتِي (۱۴) بَلْ مُسَاهَلَتِي (۱۵) در مصالحت ظاهر بود ، خدیو کشورگشارا طبع^۵ مُسْتَشِيطٌ (۱۶) مُسْتَشِيطٌ (۱۷) گشته گسونه غیظ را مُورِّدٌ (۱۸) و قِرْطَاسٌ (۱۹)

- ۱ - ط ، با یم . ۲ - ط ، عذرا . ۳ - معج ، معریض .
 ۴ - ط ، طبع طبع .

- ۱ - و آمدند عذر گویدگان (از آیه ۹۱ سوره نوحه) . ۲ - در مجمع الامثال
 و منتهی الارب فعل بصورت ثعلبی ضبط شده ، لیکن در اقرب الموارد موزن باب افعال ضبط است . الاشرق
 بریقه عبداللوت ، برای کسی مثل رسد که مشرف بر هلاک بود سپس نجات یابد یا از ترس سخن گفتن نتواند
 (مجمع الامثال) . ۳ - عذراء عذراء ، و شیره ، معاذیر ، عذرها ۴ - ح معذرا مکرر اول و سکون دوم ، پرده
 (رب) . ۵ - و بیفرون ایشانرا مگر نعت (از آیه ۴۳ سوره اسراء)
 ۶ - مأخذ این مثال را بیافتم . ۷ - پوشیده . ۸ - ح معراس ، مضمون
 کلام (اسدراج) مصححای بکتابه پوشیده (کسر اللغات) . ۹ - بلکه گفتند مانند آنچه گفتند
 پیشینان (از آیه ۸۳ سوره مؤمنون) ۱۰ - رومی (رب)
 ۱۱ - دشمنی (رب کسر) ۱۲ - گرمی . قم حزن (رب) . ۱۳ - آشکار .
 ۱۴ - سهل انگاری . ۱۵ - سخن گردانیدن ما هم و دشنام دادن (رب) .
 ۱۶ - نشاط دارنده . محرم . لیکن از این ماده باب استعمال بدین معنی استعمال نشده . مستشيط ، در
 ترجمیده و درهم کشیده . ۱۷ - بر افروخته از غضب (المبعث) .
 ۱۸ - کلگون . ۱۹ - کاغذ

نامه را به مَطَر (۱) نظر سهمگین و سهم (۲) شَرِّ (۳) ششم و کین مُتْرَطِس (۴) ،
و لوحِ جبین آینه آیین را از چین انقباض ، آینه چینی (۵) نمودند .

قَدْ قُلِّصَتْ شَقْمَاهُ مِنْ حَظِيظَتِهِ

فَيُخِيلُ مِنْ شِدَّةِ التَّعْيِيسِ مُبْتَسِمًا (۶)

پس جوابی سرشته صلح و جنگ و آمیخته شهد و شرنجک « رَبِّ قَوْلٍ
أَشَدُّ مِنْ حَوْلِ » (۷) بیادشاه و الا جاه مرقوم ، و بوساطت ایلچی و علماء اعلام ،
اعلام (۸) اعلام مقصود را غلاله (۹) گشیده و غلاله (۱۰) گشوده بار عزیمت را بار
دیگر بسمت معلوم مَعْكُوم (۱۱) ساختند ، و دهر دورنگ بردوات عثمانی بتعریض
میگفت .^۴

چون بوقلمون میاش هر لحظه برنگ

یا نرم چو موم باش یا سخت چو سنگ

۱ - حل ، سر رشته . ۲ - عت ، اضافه دارد . بیت . یو : که .

۱ - گمان نهر دورانداز و نهر که دوررود (رب) . ۲ - بیر .

۳ - بدببال چشم بگریستن از غضب (رب) ، و سهم شزر ، اضافه ششمی است . ۴ - به نشانه رسیدن (رب)

سوراخ شده سیم رسیدن بیر بدان (لسان العرب) ۵ - آینه که در بیماری نفوس ملاحظه نمایند (آنندراج)

آینه ای بوده است که از آهن و فولاد جوهر دار میگرداند . آینه حلی (لغت نامه) از فراین پیدا است

که نوعی موج در این آینه بوده است . ۶ - همانا فراهم آمد (برچیده شد) دولب او بخاطر

حمیب او پس گمان مرده شد از شدت مرشروی لب خند زنده (گمان کرده اند که لبخند میزند)

(درسند ناد نامه هم مدین بیت استشهاد شده است طبع احمد آتش ص ۱۷۲)

۷ - برای کلامی که در محاطب تأثیر کند مثل زند (مجمع الامثال) . ۸ - ح علم ، پرجم

۹ - از معانی کلمه آنچه اندک که مناسبت دارد ، شاما کچه است که زیر جامه و زره پوشند (رب)

۱۰ - کلاله ، زلف (برهان) . ۱۱ - بسته (رب)

یا بر سر صلح باش یا بر سر جنگ
 یا رومی روم باش یا زنگی زنگ
 و بخت فیروز خسروی بر جهانیان فرد میخواند:
 إِذَا زَارَ سَيْفُ الدَّوْلَةِ^۱ الرُّومَ غَازِيًا
 كَمَاهَا إِمَامٌ لَوَكَّاهُ إِمَامٌ^(۱)
 فَتَى تَتَّبِعُ الْأَزْمَانَ فِي النَّاسِ خَطْوَهُ
 لِكُلِّ زَمَانٍ فِي يَدَيْهِ زِمَامٌ^(۲)
 تَنَامُ لَدَيْكَ الرُّسُلُ أَمْنًا وَغِيظَةً
 وَ أَجْفَانُ رَبِّ الرُّسُلِ لَيْسَ تَنَامُ^(۳) ...
 إِذَا خَافَ مَلِكٌ مِنْ مَلِيكَ أَجْرَتُهُ
 وَسَيْفِكَ خَافُوا وَالْجَوَارُ تُسَامُ^(۴) ...
 فَلَوْ كَانَ صُلْحًا لَمْ تَكُنْ بِشَفَاعَةٍ
 وَ لَكِنَّهُ ذُلٌّ لَهُمْ وَ عُرَامٌ^(۵)

۱ - همهٔ نسخ ، رام ... ۲ - در تمام نسخ چاپی و خطی : النادر .

۱ - اگر زیارت کند (تبرک کند) سیف الدوله با روم اندک زیارتی (جنگی سبک) کافیست
 آنرا اگر کافی باشد سیف الدوله را آن جنگ اندک ۲ - جوانی که پیروی میکند
 روزگاران گام نهادن او را ، در میان مردم ، برای هر زمانی در دو دست او زمام است .
 ۳ - میجوایند نزد نو رسولان در حال آسودگی و خوشحالی و پلکهای خداوند رسولان نمی
 خوابد (از بیم آنکه پاسخ مطلوب نباشد) . ۴ - اگر نترسد پادشاهی از پادشاهی پناه مینهد او
 (پادشاه ترسان) را و از شمشیر بومرسیدند (رومیان) و جوار مرا میطلبند (ما از گردن ایمن
 باشند) . ۵ - اگر (مرگ جنگ با رومیان معاصر) صلح بود شفاعت نیاز نبود
 لیکن اینکه لشکریان طرسومی را شفع ساخته اند ذلتی است آنانرا و آزاری .

وَمَنْ لِعُرْسَانِ الثُّمُورِ عَلَيْهِمْ
 بِتَلْيِغِهِمْ مَا لَا يَكَادُ يُرَامُ (۱) ...
 وَرُبَّ جَوَابٍ عَنْ كِتَابٍ بِعَقْبِهِ
 وَ عُنْوَانُهُ لِنَاظِرِينَ قَتَامُ (۲)
 تَضِيقُ بِهِ الْبَيْدَاءُ مِنْ قَبْلِ نَشْرِهِ
 وَ مَا فَضَّ بِالْبَيْدَاءِ عَنْهُ خِتَامُ (۳)

غلغله ابن مقلله (۳) قلسون رومیه را مُثَقَّل (۵) ساخته طنطنه اش به
 «قُسطنطنیّه» (۶) رسید.

حضرت قیصری بعد از وصول آن کتابت که کِتَابَتِ (۷) سهام (۸) کنایت
 بود، باخترشاد (۹) کتاب فرمان داده «احمد پاشای حَمَالِ اوغلی» (۱۰) را به سر
 عسکری منصوب، و بسمت «دیار بَکَر» (۱۱) مأمور ساخته مقرر داشت که قبل از

۱ - عت، جمال .

- ۱ - وهنتی است سواران مرزها را مر آنان، برسانند، ایشان را بد آنچه مسر نمود آنرا رسیدن بدان
- ۲ - و چه سا یاسخی نامه ای که فرستادی و عنوان آن نامه برای جیسد کان گرد (لشکر) بود.
- ۳ - زمین فراخا تمگ می شد بدان جواب (لشکریان) پیش از آنکه منتشر شود (کتیبه های آن لشکر و شکسته و پختر شود ختام آن (متسی ذکر داستان میابجی قرار دادن رومیان سواران مرزی را .
- ۴ - نامه ، پیام (رب) ۵ - جدمانیده (رب) لرزان
- ۶ - دارالملک روم که نام قسطنطین اول (متولد ۲۷۴ ، جلوس ۳۰۶ . وفات ۳۳۷ م) نامیده شد . استانبول (معجم البلدان و تملقات مرهان مصحح آقای دکتر معسر)
- ۷ - بگردان چرمین (رب) . ۸ - ع سهم ، هر ۹ - گرد آوردن (رب) .
- ۱۰ - حاجی احمد یاشا متوفی بسال ۱۱۶۶ (قاموس الاعلام . لغت نامه) .
- ۱۱ - آمد . شهرست بر ساحل دجله دارای ۴۱۰۸۷ تن سکه (ذیل المنجد) .

ورود و کف‌آداری حدّ (۱) و سُور (۲) و سُور (۳) عسکر عثمانی طریق احتسار (۴) پیوند،
 و در تارُع (۵) ترُع (۶) و در مُسائِب (۷) مساِب و تَعوِد (۸) جَوِد، و نا-مِتساح (۹)
 و امتلاح (۱۰) شَصْر (۱۱) مُساحِر، شَحْر مُساحِر (۱۲) را قطع نکرده حدکم
 «وَلَا تَبَارِعُوا تَعَشُّوْا وَ نَدِّهْب رِبْحِكُمْ» (۱۳) از بیع کشیدن دست کشیده دارد
 هد از آنکه در حدود «داعستان» بعون جداوند صمد، صمد (۱۴) وُحْد (۱۵)
 معصد مطوی گشمه از اوما (۱۶) و اوما (۱۷) و اوما (۱۸) و اوما و اوما (۱۹) و اوما
 و اوما (۲۰) و احما، و اماطه (۲۱) و اعطا و ترعش (۲۲) و برعش (۲۳) و اسیفا (۲۴)

۱- ط، مساحِر

- | | | |
|--|--|--------------------------|
| ۱ - حد، مرز | ۲ - رُك ح ۶ ص ۶۰۰ | ۳ - ح - ر - ۲ |
| ۴ - حور | ۵ - دشمنی | ۶ - سفاقت (ر) |
| ۷ - ماه هم همسر و در (ر) | ۸ - شبان رهن (ر) | |
| کشیدن (ر) | ۱۰ - بیرون کشیدن انگام از سر سوراخ و بر کف دست | |
| ۱۱ - شمر (ر) | ۱۲ - همدگر دوستی کردن (ر) | |
| ۱۳ - و راجع میکند بی سبب مسووند و سرور و اای شما (از آ ۴ ۸ ۴ سوره افعال) | | |
| ۱۴ - رهن بلند در شب (اعراب الموارد) | ۱۵ - ح حده بصم اول رهنج و بستند در | |
| راه (ر) | ۱۶ - اوما، بست کردن | ۱۷ - اوما، دادن چیزی کسی |
| که بدان سکنی نامد (ر) | ۱۸ - اوما، رها شدن (ر) | |
| ۱۹ - اوما، مانود کردن | ۲۰ - مراسم | ۲۱ - دور کردن (ر) |
| ۲۲ - رها شدن (بدل اعراب الموارد) | ۲۳ - سکر مال (حواشی) بندبسی | |
| از همان درست است و با آن فصل از این ماده دیده شد | ۲۴ - این باب از ماده (عی) | |

و استعفاء (۱) دشمن و دوست ، استعفاء کام و استعفاء (۴) حق ، انتعام بعمل آمد ، و
 ترجیه (۳) و احیاء (۴) اعدا ، و برحبه (۵) و اعداء (۶) احیاء ، و تکمیل کار و تکلیف (۷)
 اشرار و انطباع هوش ، رأد ، و انطباع (۸) نفوس مراد (۹) میسر کردند و قصد سهر
 « روم » تصمیم عزم و تصمیمید^۱ (۱۰) رأی و قصد^۲ (۱۱) هت و اذعام (۱۲) ادعم (۱۳)
 اراده کرده در موسم دلو (۱۴) سمة خمس و خمسين و مائه بعد الالف (۱۵) دلبران
 و روحوار « در سده » حنائب (۱۶) حنائب حجاب « روم » حولان دادند میدند الامر (۱۷)
 فاری سر پیوس فلک (۱۸) مرأی سورة رعد عصره (۱۹) رکشید (۲۰) و د نلو (۲۱)

۱ - ط ، اضافه دارد و نصب ۲ - ط ، اضافه دارد نصب

- ۱ - رنده گذاشتن (رب) ۲ - استعفاء ، تمام گرفتن حق را (ب)
 ۳ - دفع کردن سرمن را (رب) ۴ - حسب گرفتن (اعراب الموارد) سخن بلند گفتن
 (ب) ۵ - امیدداسی (رب) امیددادن ۶ - بازی دادن (رب)
 ۷ - حراحت کردن (رب) ۸ - فرما سردار شدن (رب) ۹ - ح عازد
 سرکس ما فرمان (اعراب الموارد) ۱۰ - سعب ر حریری اعتماد کردن (اعراب
 الموارد) ۱۱ - محکم ساحس (رب) ۱۲ - لنگام ورن (رب)
 ۱۳ - است دیره (رب) ۱۴ - مرچ آخر از دوازده رح مراو استعد
 ۱۵ - ۱۱۵۵ هـ ۱۶ - ح حسب است کامل (رب) است و ن کرده که سن سن
 سلاطین و امرا برید (برهان) ۱۷ - رومن گزار ، راه کار ولی د این هنارت بمعنی
 از فضا ، ابعافا بناوفا مکار رهنه ۱۸ - ۵ ی مسند به فلک و ساند که جمعا استعفاء
 از امر است ۱۹ - آواز بلند (رب) ۲۰ - مانگ رعد بر حاسب ، و سهر صد
 نام سورة سمردهم است از قرآن محمد ۲۱ - س در دینار

آن بتلاوت « وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً نَبَاجًا » (۱) رَطَبُ اللِّدَانِ کشت ، و در سُوْرَتِ اَیْنِ واقعه از سوره واقعه آیه « أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ » (۲) روان بر خوانند . از نزول سَمَا (۳) بنیاد ارض بآب رسید که « فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَسِرٍ » (۴) ، و از شدت سُیُولِ جَائِعِدِه (۵) سراهای آبدان (۶) آبدان گردید « فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ » (۷) . هوا از کثرت حیا (۸) بیشر می نمود ، و آنچه در این کوزه سر بسته داشت از پشت بام فَلَکِ بر سر راه روان سفر فرو ریخت که « يُزِيلُ السَّمَاءَ عَلَیْكُمْ مِذْرَارًا » (۹) ، و جریان سیل جُرَافِ (۱۰) به تسطیح و استواء عالمات (۱۱) و غامرات (۱۲) پرداخته که « لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا » (۱۳) . اِنْتِهَائِ (۱۴) سُحْبِ (۱۵) سخت شد ، بعدیکه آبکینه فَلَکِ گویا پر از آب کینه بود و شیخ (۱۶) را باجوانان

ا ط ، صورت .

۱ - و فرو فرستادیم از ابرها آبی ریزان (آیه ۱۴ سوره نباء) . ۲ - آیاتما

فرو فرستادید آنرا از ابر یا ما یسم فرو فرستدگان (آیه ۶۸ سوره واقعه) .

۳ - سماء ، باران نسکو . (رب) ۴ - پس کشودیم درهای آسمانرا مآبی سخت ریزنده

(آیه ۱۱ سوره قمر) . ۵ - سبل جائف ، بوجهه که زمین یکدود و هر چیز را مره (رب) .

۶ - محقق آبادان (لمت نامه) . ۷ - پس دم هیوست آب بر کاریکه همانا مقدر شده بود (از آیه ۱۲

سوره قمر) . ۸ - باران (رب) . ۹ - میفرستد از آسمان مرشعا باران بردهی

(آیه ۱۰ سوره نوح) . ۱۰ - سیل جراف ، سبل که هر چیزی را بره (رب) .

۱۱ - آبادانها . ۱۲ - زمینهای ویران زمینها که زیر آب مانده باشد (رب) .

۱۳ - نمیندر آن کتری و نه در آمدگی (بسم و فراز) (از آیه ۱۰۶ سوره طه) . ۱۴ - ریختن .

۱۵ - بح سحاب ، ابر ۱۶ - باران مزرکه قطره (مذهب الاسماء) (در ساختن دیگی دیده نشد) .

عداوت دیرینه شدت سحاب مسجیره (۱) « أَغْدَرُ مِنَ الْعَدِيرِ » (۲) آمد ، و جمیع قوارع (۳) و ضواجع (۴) مضاجع (۵) غیث (۶) شد ، نیروزم (۷) از سحاب نیر (۸) بذکر « أَصَابْنَا جَارُ الضُّعِ » (۹) گویا گشتند ، و اُسامه (۱۰) بزم در ورطه و حل (۱۱) مانده از سرما و جان گذشتند ، دهر بتر دستی در خرابی هر بیت (۱۲) این بیت از « ابوالفتح بستی » (۱۳) کار بستی که :

لَا تَرَجُ شَيْئًا خَالِصًا نَفْسُهُ

فَلَيْتُ لَا يَغْلُوا مِنَ الْإِيثِ (۱۴)

و روزگار از شعرتر « ابوالمعتز » (۱۵) این ترانه راندى كه :

وَ يُنْظِرُنَا السَّقْفُ مِنْ قَوْقِنَا

وَ مِنْ تَحْتِنَا أَعْيُنُ تَنْبَعُ (۱۶)

۱- سخاوة مسجیره ، امر درخشان آب (رب) ۲- گویند اغدر من العدیر، چه آورغدر

میکند صاحب خود را در آنچه از همه چیز بدان نیازمندتر است ، و اهل لذت عدیر را از مفادرة (مروك كفتن) کردند (مجمع الامثال) . ۳- آب و اعهه‌های بلند (رب) .

۴- جای خم‌وادی (رب) . ۵- خواصگاهها ۶- ماران ، ۷- ولسکه‌جنگ

۸- حج نمره ، ابر پاره خرد (رب) ۹- حار الصع ، ماران سخت (اقرب الاموارد) ماران كه كفتار را از لایة او سروی كند (مجمع الامثال) . ۱۰- پشویان (رب) .

۱۱- گل ولای . ۱۲- خانه . ۱۳- علی بن محمد بن حسن بن یوسف

بن محمد بن عبدالعزیز متوفی سال ۴۰۰ یا ۴۰۱ هجری (لذت نامه . وفات الاصلان) .

۱۴- امید مدار چیزها كه سود آن خالص باشد چه ماران (ناسودی كه دارد) بهی نسبت از زیان رساندن ، ابوالفتح بستی (زهرالآداب ج ۱ ص ۲۴۲) . ۱۵- چنین است در همه نسخ . و

احتمال میرفت این المعتر باشد ، لیکن در دیوان ری یافت نشد

۱۶- و مساراند مارا سقف از فراز ما و در زیر ما چشمه‌ها می‌چوشد .

در بد و ایشاء (۱) سفر، زمانه از معنی «ذوقوا مس سقر» (۲) خبیر داد، و
مِظَلَّةٌ (۳) سحاب نمودار عذابِ یَوْمِ الظُّلُمَةِ (۴) گشت، اشعار «ابونواس» (۵) :

هُوَ الْقَيْثُ إِلَّا أَنَّهُ بِإِتِّصَالِهِ
إِذَا لَيْسَ قَوْلُ اللَّهِ فِينَا بِبَاطِلٍ (۶)
لِإِنَّ كَانَ أَحْيَا كُلَّ رَطْبٍ وَ يَابِسٍ
لَقَدْ جَسَّ الْأَحْبَابَ وَنُطِطَ التَّنَازِلِ (۷)

وصف حال آمد، و مفاد اشعرا :

رَوِينَا فَمَا تَرَدَّادُ يَا رَبِّ مِنْ حَيًّا
وَ أَنْتَ عَلَى مَا فِي النَّفْسِ شَهِيدٌ (۸)
سُفُوفُ نُيُوتِي حِرُونَ أَرْضًا أَدْثَهَا
وَ حَيْطَانُ دَارِي رُكْعٌ وَ سُجُودٌ (۹)

مطابق ابن مقال «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنْشِئُ السَّحَابَ

۱ - ط، بمعاد .

۱ - آغاز کردن (رب) ۲ - بچشد من کردن دوزخ را (از آیه ۴۸ سوره قمر)

۳ - سایبان (رب) و مظلة سحاب اصافله تشبیهی است ۴ - عذاب روز ساینان (از آیه

۱۸۹ سوره شعرا) . و آن امری بود که قوم سعب بدان پیام بردند سپس بر ایشان عذاب شد .

۵ - رُكْعٌ ۱۱ ص ۶۵ . ۶ - ۷ - در دیوان ابونواس دیده شد . محتملاً مصراع

چهارم صحای دوم و مصراع دوم صحای چهارم است . ۸ - سمرات شدیم پس چرا ماهر این

ای پروردگار من ناران را ؟ و نور آنچه در جانب است آگاهی ۹ - سقفهای خانه‌های من

گردید ز من و دیوارهای خانه من در حال رکوع و سجود اند .

الْبِقَالُ (۱) . از تَغَاظِرِ قِطَارٍ (۲) هَطِيلٍ (۳) ، قِطَارٍ (۴) قَطْرَهُ زَن (۵) که در اقطار راغ
 شتر مرغ آسامیپرندند ، نَاقَةُ هَطَلِيٍّ (۷) شدند و از لواجیح (۷) شَأْبِيبٍ (۸) حَاظِرُهُ (۹) ،
 اشتران شیر تمثال و آنال (۱۰) بیل هیکل که در توانایی آنها شك نبود از رِشَالِكِ (۱۱)
 به شك (۱۲) افتاده از ضَمَرِ (۱۳) وضعف و قوع دَحْسَى يَلْحَجَّ الْجَبَلُ فِي سَمِّ الْخِيَابِطِ (۱۴)
 را بحدّ یقین رسانیدند . از نزول « فَالْحَايِمَاتِ وَ قِرَاءِ » (۱۵) حُمُولَاتِ (۱۶) از اِحْمَالِ (۱۷)
 حُمُولَاتِ (۱۸) و اِحْمَالِ (۱۹) . اِمَارَاتِ (۲۰) « وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتٍ حَمْلَهَا » (۲۱)

۱ - ط ، باظره . ۲ - ط ، عمارات .

- ۱ - اوست که مینمایاند شما را در قرا برای سم دادن و امیدوار کردن و میآفریند اهرای
- کرا ابار را (آیه ۱۳ سوره نهد) . ۲ - ح قطر هتج اول و سکون دوم ، یاران (رب) .
- و شاید قطار مضاعف بود (یاران برر که قطره) . ۳ - یاران هموسته و یزان
- ۴ - يك رسته شتر (رب) . ۵ - پویه کی داهرو .
- ۶ - ناقة هطلی ، شتر ماده آهسته رو و کاهل (رب) . ۷ - معنی مناسب دیده نشد
- ۸ - مع شؤبوب ، یارهای از اسر برر که قطره (رب) . ۹ - مارده
- ۱۰ - مع اهل ، شتر . ۱۱ - تمزوی (رب) ۱۲ - اسگند (رب) .
- ۱۳ - لاهری (لغت نامه از رب) ۱۴ - تا ایسکه در آید حمل در سوراخ سوزن (از آیه
- ۳۸ سوره اعراف) ۱۵ - پس بردارند گان مار را (اهرها) (آیه ۲ سوره داریات) .
- ۱۶ - مع حموله ، مار کش از شتر و خر و ماسد آن (رب) .
- ۱۷ - یاری دادن مهار برداشتن (رب) ۱۸ - مارها (از رب) .
- ۱۹ - مارها ۲۰ - علامتها معانهها . ۲۱ - و می نهاد هر مار داری مارش
- را (از آیه ۲ سوره حج) .

ظاهر کردند ، وُجِّلَ (۱) بِجَمَالِ (۲) که بِمِهْمَتِ (۳) « جَمَالٌ لِأَهْلِهَا » (۴) مُرْسَمٌ ، وبصفت
 « تَجَلُّلٌ الْمُتَالِكُمْ إِلَى بَلَدٍ » (۵) مُتَّصِفٌ ؛ بودند از تَكَاتُرِ (۶) أَثْقَالِ (۷) وَأَثْقَالِ (۸)
 حُجَالِ (۹) یافته صورت « لَمْ تَكُونُوا بِأَلْيِهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ » (۱۰) پذیرفتند .

وَأَخْرَجَ كُنُونَ تَحْتَ رَأْسِ وَلَمْ يَكُنْ

بِدَالِ يَوْمِ الرَّسْمِ غَيْرَهُ التَّقَطُّ (۱۱)

و آفت مَجَل (۱۲) علاوة عَلَتْ وَحَلْ گشته علبق دواب بکارخانه رَزَايَتِ « وَمَا
 مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا » (۱۳) حواله شد . اسبانیکه در پیوه برصبا
 سبقت می جستند ، بحدی از بی جوی کاهیدند که صبا ایشانرا چون کاه از جای
 میبرد ، و مرا کبی که بسانِ أَشْبِ خورشید از گرم روی نمی آسودند ، بنوعی مشت
 استخوان شدند که حرکت ایشان از جا ، مانند اسب شطرنج جز بدست میسر نبود .
 چارپایانِ راه نورد که از راهواری بر آهو مقام رَأْهُو (۱۴) و براهگو (۱۵) آهنگ

۱ - همگی . ۲ - شتران . ۳ - نشان . داع .

۴ - زینتی است خداوندانش را موسم ، علامت نهاده . ۵ - بر میدارند بارهای شما را

بسوی شهری (از آیه ۲ سوره نحل) . ۶ - بسیاری . ۷ - بارها

۸ - ح نفل ، عطیه (رب) فبیعت . ۹ - دردی که در قوائم حیوان بهم رسد و از آن می

لسکد (رب) . ۱۰ - تمبهاشید رسنده بدان مکره به نصت نفسا (از آیه ۲ سوره نحل) .

۱۱ - و شتر لاهر اندام و خمیده ای زیر پای کسی که به ریه آن میزند (و آنرا مرقتن واه میدارد)

و مهربان نباشد (با او) در راندن . حالسکه قصد اوست (رسیدن) نشانه (خانه های محبوبه را

که قطره های باران آنرا تقیور داده است (ابوالعلاء معری . سقط الرند)

۱۲ - قحطی ، گرسنگی سخت . (اقرب الموارد) . ۱۳ - نیست جنبیده ای در زمین

مگر آنکه بر خداست روزی آن (از آیه ۲ سوره هود) . ۱۴ - نام مقامی است از

موسیقی که بدهاوی شهوراست (برهان) . ۱۵ - رهگوی ، مطرب (برهان) .

رُهاوی (۱) می آموختند ، قوائمشان از لاغری بچار تار (۲) مشتبه گشت . سرود سرایان « إِنَّ أُنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْخَيْرِ » (۳) که از حسن ترنم باخرطنبور (۴) هم آواز ، و در شهر « خرخیز » (۵) جهان صاحب آواز و نغمه ساز بودند ، از بی قوتی و بی قوتی از صدا افتادند^۱ ستوران سپکیر که شمال ودبُور (۶) را بدشت نوردی قبول نداشتند ، از حمل بارهای گران سَئوه (۷) ران گشته چون نقش قدم از پا در آمدند . اَسْتِرَانُ قَاتِرُ الرَّحَالِ (۸) که بر سحاب قاطر (۹) قطره زدن (۱۰) می آموختند در فقدان قوت ، صَبْرٍ حِمَارٍ (۱۱) پیشه کرده چون الاغ در خر (۱۲) ماندند ، هر خری در رفتار از فحوای « خَرُّو سَجْدًا » (۱۳) خبر داد ، و مَرَكَبٍ (۱۴) بی حد (۱۵) بصدمة مَرَكَبٍ (۱۶) بی حد (۱۷) از پا در افتاد . اَفْرَاسُ (۱۸) فَرِيسَةٌ (۱۹) فنا گردیدند^۲ ،

۱ - ط ، افتاده . ۲ - یو ، گردیده .

- ۱ - راهو . رگ ح ۱۵ ص ۶۱۴ ۲ - طنبور و ریاب و هرسازی که در آن چهار تار بیندند (مرهان) . ۳ - همانا ناخوش ترین آوازه ها آواز خرائست (از آیه ۶۸ سوره قمان) . ۴ - از سرود سرایان ، خران مقصود است . ۵ - خرك طنبور و آن چومکی باشد که در زیر تارهای ساز گداوند (مرهان) . ۶ - نام شهریب از ختا و ختن که مشك خوب در آنجا میشود (مرهان) . ۷ - شمال ، مادی که از جاسه راست و زده هر گاه در قلمه ناشی و دبور ، باد پس پشت خلاف صبا (زوب) . ۸ - باز مانده . تشك آمده (مرهان) . ۹ - نیکو بالان (از زوب) ۹ - قطره تار . ۱۰ - پیوه کردن . ۱۱ - از آنجا که خر مرسخی و بلا سحت شکیماست . تعالی نویسد . ۱۲ - این از امثال عربست (نمار القلوب ۲۹۸) . ۱۳ - گل نمره و چسبده (مرهان) . ۱۴ - مرو در افتادند سجده کنان (از آیه ۵۹ سوره مریم) . ۱۵ - چهار پا . ۱۶ - بی اندازه . بی شمار . ۱۷ - مر + کب ، مرود و افتادن . ۱۸ - بی انتها ، حواشی مر کب بهندرا مر کب ، معنی کرده اندولی گذشت از آنکه ایمنی یا کلمه صدمة ، سازش ندارد ، مأخذی برای آن دیده نشده . ۱۹ - ح لرس . ۲۰ - شکار (زوب) .

مراحل (۱) از طی مراحل پاکشیدند. آفات (۲) آفات یا فساد (۳) بکار (۴) بکار بیامدند.
 نافع‌های نافع (۵) سیر نافع (۶) نافع (۷) و نافع (۸) گشتند، و اشتران
 خارا (۹) پشم حار (۱۰) خورد حار خوار (۱۱) حوار و زاز شدند عاچه‌های (۱۲) آنوس (۱۳)
 قام از سیر طریق عاچ (۱۴)، عاچ (۱۵) آسا پاره استخوان گردیدند، و صدلهای (۱۶)
 صدل (۱۷) نك صدل رنگ، و عودهای (۱۸) عود (۱۹) نوي عود (۲۰) آهنگ، چوب
 خشک مشابهت ورزیدند. از کثرت دران (۲۱) صعب دران صعب (۲۲) یافت، و ارشدت

۱ - ط، حار ۲ - یو، از کلمه و اشتران تا اینجا را ندارد.

۳ - یو، دارد

۱ - ح مراحل تکسیر اول و سکون دوم و فتح سوم، شتر قوی (رب)

۲ - طاهر آح افک بفتح اول و سکون دوم، شتر سبب شکیمای پیشتر رو (اقرب الموارد)

۳ - ح نکر صبح اول و سکون دوم، شتر بجه (رب) ۴ - چند ستاره است که بر شکل

نافه واقع شده (رب) ۵ - کپسه مشک ۶ - نافع بیابان نافع دران نامند

(رب) ۷ - مانده شده (رب) ۸ - کوفه صعب دار

۹ - نوعی از نافع آمیشمی که مانند صوف موج دار بود (مرهان)

۱۰ - سنگ حارا (رب) ۱۱ - حار خورنده، صفت مرکب

۱۲ - نافع مطیع (اقرب الموارد) ۱۳ - درختی باشد سیاه و مشهور است اگر

بر آتش نهد مانند عود نگذارد (مرهان) ۱۴ - طریق عاچ، راه هر از روندگان

(رب) ۱۵ - استخوان پیل، و هاله دندان پیل گویند (رب) ۱۶ - صدل، نوي و صحت

سر از شتر و حار (رب) ۱۷ - چینی است در تمام سج و در بعضی حواشی گشتی کوچک، مسمی شده

شاید صمدن بفتح اول و سوم و سکون دوم زوجه ۱۸ - عود، کلاس سال از شتر (رب)

۱۹ - نوي معروف ۲۰ - چهار معروف ۲۱ - همواره رنج کشیدند (کبر)

صحبیح داند (صحت بفتح اول و دوم) یا در ۲۲ - در چند شتر (رب)

ذَهَاب (۱۶)، قُوْت دَعْمَان (۴) از لفظ یا غممان ناخت، «نَصَّصْنَ إِذْ حَلَّيْنِ بِأَنْبَسِ» (۴۹) بر مایه (۴۴) هائیه هُشوم شد، و هُشوم (۵۵) سرمایه هُشوم و وَقَعَ الْقَرْمُ - حَتَّى سَمًا تَحْتَلُّ (۶) و

الحاصل در مرالق (۷) و مَلَارِقِ (۸) و مَصَائِقِ و مَآرِقِ (۹) و سُوَامِحِ (۱۰) و شَوَاهِقِ (۱۱) و أَوْدِيَةِ (۱۳) و أَمَائِقِ (۱۴) از و مُؤْمِنِي (۱۴) نُرُوقِ (۱۵) مَخَابِرِهِ (۱۶) و نُهْوَسِ (۱۷) رِيَّاحِ (۲۸) عَاصِفِهِ (۲۹) و تَرَاكُمُ سُبْحَ هَاطِلِهِ (۳۰) و رِعَادَةُ (۳۱) رُعُودِ (۳۲) هَائِلِهِ (۳۳) حَمِيعِ دَوَابِ أَرْدُو مِنَ الْجَيْلِ وَ الْأَمَلِ وَ الْخَمْرِ (۳۴) که در این مصدر (۳۵) سائسی (۳۶) آن نَعْمَانِ (۳۷) را شایستی، حکم «تَعْلَةُ آبی دَلَامَه» (۳۸) و جِعَار

۱- فقط ط، معان بن صدر

- ۱- ح دهه نکر اول و سکون دوم و فتح سوم، ماران شمار (رب) ۲- رفتن
- ۳- حر کردن بدشتران در مهای خود را هنگامیکه برای آنها جدی خوانند در مورد اطاعت مردم بر سر و مثل
- رسد (مجمع الامثال) ۴- شتر ماده (حواشی) مأخوذ شده شد مانند هر ماده (مایه - شتر ماده) یا بر وجهیه
- ۵- شتر ماده حوس در شمار (رب) از سه بار ماران (از رب المواء) ۶- همانند مردم درجه دان شد، برای
- محتی کار مثل رسد (مجمع الامثال) ۷- لمرشکاهها ۸- ح ملرق، چسبند نگاه ۹- سنده ۱۰- ح شامجه
- ۱۱- ح شاهه، طند از آوه و سا و حر آن (اررب) ۱۲- ح وادی ۱۳- ح ح معق
- صیح اول و سکون دوم، کرانه نشد دور و دراز (ب) ۱۴- ح و معن صیح اول و سکون
- دوم، در خمیدن ۱۵- ح بری ۱۶- حره کمنه چشم / ب ۱۷- مرخاسی
- ۱۸- ح ریح، باد ۱۹- سجد و رنده (اررب) ۲۰- با ۲۱- ح حیدر
- (حاشیه نو) صبط و مأخذ دیده شد ۲۲- ح رسد ۲۳- مر ساعه
- ۲۴- از اسد و استر و حر ۲۵- ریه ح ۳ ص ۴۳۴ ۲۶- مر سب مپری
- ۲۷- ح معن صیح اول و دوم، شتر و گوسفند (رب) شتر (امر ب المواء) ۲۸- اولاهه را اسر، ده اسب
- صاحب صحت فراوان وی غمهای آنرا د هنده ای نظم آورد، تعله این دلامه برای عب سمار مش،
- شده است (معاد الفلوب ص ۲۸۸) (امرو لاجه شاعر محصرم) م- ۱۶۰ یا ۱۷۰ م (ب)

طیاب (۱) و شاعر سعید (۴) یافت ، و اوضاع لشکریان را مثل «لانا فنی فی هذا ولا
 جمیل» (۴) مصداق حال آمد . سلب القوادی قوّة الشمس من أقدام الرجال (۴) و انقطاع
 السواری طاقة الرکوب من ركبان الرجال (۵) .

از کثرت سواری (۶) سپاه منصور بی قییم (۷) و سُتور (۸) بل بی قییم (۹) و
 سُتور (۱۰) مانده اُنیاف (۱۱) سَخافت (۱۲) را در کمال نَحافت (۱۳) و نَخافت (۱۴) باقدام
 امتثال امر «هو الّذی جعل لکم الأرض ذلّولاً فامشوا فی متناکبها» (۱۵) باسقاط
 «کُلّوا من رزقهِ» (۱۶) طی میگردند . تمامی سان میوه درخت اراک ، مُرد (۱۷) بی مرکب

۱- یو ، میگرد.

- ۱ - طیاب سفارا خری بوده است مرار و احو غلاله مخزومی شاعر قطامی در وصف حال این
 خر سرود و آنرا همچون بعلّه ابو دلامه مشهور ساخت. از جایب آنکه خر از مرندی مرد و طیاب
 پس از وی میک هفته درگذشت و ابو غلاله نزد بی او مرد (رک تمار القلوب ص ۲۹۳) .
- ۲ - (رک تمار القلوب ص ۳۰۱) . ۳ - در مجمع الامثال . لانا فنی فی هذا ولاجمیل . مرای بیزاری
 از ظلم ویدی مثل آرند (مجمع الامثال) سپس دایره استعمال آن وسعت یافت و مرای کماره گیری از خر
 مداخله مثل آورد .
- ۴ - نبود ، ارامهای نامداد نیروی رفتن از کامهای پناگان
- ۵ - رافکنند امرهای شب سواری نیروی سواری را از مردان سوار . ۶ - حج مباریه ، ابر
- شب سواری (رب) ۷ - ستور که صاحب خود را بجناب و حرکت دهد (رب) ۸ - چهارپا .
- ۹ - بر اهر . ۱۰ - حج ستر نکسر اول ، پرده (رب) نوشن . ۱۱ - حج ویف هفتج
- اول و سکون دوم ، زمینی که نادهای آن مختلف بود . زمین بی آب (رب) ۱۲ - حای میم ، بر سناک .
- ۱۳ - لاقری ، نزاری (رب) . ۱۴ - نحف ، سخت دزدن (رب) نحاف دیده نشد ۱۵ - اوسا
 که کرد برای شما زمین را رام پس مرویست در اطراف آن . (از آیه ۱۵ سوره ملک) .
- ۱۶ - خورید از روری آن (حمله بعد همان قسمت از آیه ذکر شده) ۱۷ - مقال زن
 زمین میوه درخت اراک (رب)

بل سوار مرکبِ خشب (۱) میبودند، و مانند تر گس قلم پارا (۲) فرسِ صَبْر (۳) میسر دادند، و چون رُگبانِ سُئیل (۴) جز ساق پا بارکش نداشتند «وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَرْزَاقَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ» (۵). هر گسلِ زمینی (۶) گسلِ پیاده (۷) بنظر می آمد، و هر قطعه دشت از پیاده و اسبهای چوبین (۸)، بساط شطرنج مینمود. «يَرْكَبُ الصَّعْبُ مَنْ لَا ذُلُولَ لَهُ» (۹)، و در آن سفر افواجِ شَكَائِك (۱۰) يَك يَك بِشَكَائِكَ «لَعَنَّا لَقَيْتَنَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا» (۱۱) ترانه سنج، و مُتَحَيِّلِ صَدَمَتِ۾۴ اَعْبَاءِ (۱۲) و اَعْيَاءِ (۱۳) و وَعَثَاءِ (۱۴) و عَنَاءِ (۱۵) رُكُوبِ و تَزْوَلِ، با صد رنج و مشایع گشتند «رَكِبُوا فِي الطَّلَبِ اعْجَازَ الْاِبِلِ» (۱۶). از درنده، تا کنار

۱- ط، و در آن . ۲- یو، خدمت . عت، حیلانت.

- ۱- لافر (رب) ۲- استخوانها و قلم تر گس ساق تر گس است که سبز و نارنگ بود .
 ۳- فرس صبر، اسب آکنده گوشت (رب)، و نیز صبر تر گس است. ۴- رگبان السبیل، آنچه از غلاب گندم اول بر آید و آن ریشهاست که بر خوشه باشد (رب). ۵- و آلمان بر مبدارند
 گنجان خود را بر پشتهای خود (از آیه ۳۱ سوره انعام) ۶- قطعه زمین خوب (خیابان)
 مکان مشخصی در محلات و قرا و قصبات که مردم در آن جمع میشوند (شموری، نقل لغت نامه) در بعضی
 لهجه ها کله زمی، قطعه زمین . ۷- هر گلی را گویند که آمارا درخت و بونه بزور که
 نباشد همچو تر گس و سوسن و بعشه و لاله . (رهان). ۸- نابوت (آشدراج) شاید
 ملاحظه کثرت تلف شدگان . ۹- و امیدارد مرد نفس خود را بر سختی اگر نآرامی
 مطلوب خود دست نیابد. برای کسی مثل زند که پاره ای از حاجت خود برسد و بدان قناعت کند.
 (مجمع الامثال) ۱۰- ح شکیکه، گروهی از مردم (رب) ۱۱- همانا دیدیم از
 این سمرمان بعضی (از آیه ۶۱ سوره کهف). ۱۲- ح صاء یکسر اول و سکون دوم، بار (رب).
 ۱۳- ماندگی شتران (رب) ۱۴- منفعت و سختی سفر (رب). ۱۵- رنج (رب).
 ۱۶- نذوق فلاں بر کمون اعجاز الابل، خوار شدند و تابع هر گشتند سختی دیدند (اقراب الموائد).

روح و کبریا (۶۱) با پای که نه زکری در کجایت بد حیالی و بعد از شایان (۶۲) حالی بود، هر شام مطر
 مُهَرِّمٌ (۶۳) از این مَصْرُوعٌ علاوه علت می شد و حتی جابل الماءُ علی الارض (۶۴)، و هر روز
 با هر قیاسی چون که یاسوی فصلی، معنی و دیگری انثرون مایلا مطرا (۶۵) بارانی مان بسیار
 در وقت عید و نام یکن عیشاً (۶۶) بجهل روز برای بهج آسمان بارانی (۷) امر از درش
 به سبب کند، وار کثرت صحاک (۸) مستخدمه (۹) را هر من نکا (۱۰) ممانعت و بعدت علیهم
 الشمة (۱۱)، و اهل اردو در عرض راه پای است رنجس سلاسل بروی (۱۲) و سحاب و
 گره مار سلاسل (۱۳) محبت محسبات بوده آمد انکشاف عیوم (۱۴) و انکشاف (۱۵)
 عیوم و انعشاع (۱۶) عیام (۱۷) آسان گرس حب حسام مسودد، یا چله قوس (۱۸)
 رستان از برس براران فاران، گسخت و شمس آهای شده (۱۹) از رس هلال (۲۰)
 برآمد و امام انعام (۲۱) نا انعام (۲۲) و انعام (۲۳) انعامده انعام (۲۴) مرام و احم شد (۲۵)

۱- ط، باران ۲- و، هل ط، هلال ۳- ط، و امام انعام را کام انعام

- ۱- زرگری رود هفتار که بهر حرز مررد (حجر اصابی طبعی کهان) ۲- شکم
- (مرغان) ۳- دام مداوم ۴- مأخذ این مثال دیده شد
- ۵- مأخذ دیده شد (بارای) ۶- آنگاه که از این موقع آید از حد در گذرد (جوانش)
- ۷- هر چه را که جهت مایع باران بود (مرغان) و ازای اراضی مسعه به سه ۸- بری (رب)
- ۹- اهان ۱۰- گرس (رب) ۱۱- دور شد بر این مسافت نامسب (ارآمة) ۱۲
- سوره و (۱۲- مطلقه التری آنچه در پا دید آمد از روی (رب) ۱۳- رجزها
- ۱۴- ح ۵ م صج اول، امر ۱۵- گساده شدن (رب) ۱۶- گسارن (رب) ۱۷- ح
- همامه صج اول، ارسند (رب) ۱۸- رد کهان و مصود کنندن جابل روز از رهساست
- ۱۹- آفای شدن، ظاهر شدن (اررب) ۲۰- دفعه ای از باران (رب) ۲۱- دوام باران (رب)
- ۲۲- و آمدن آسمان (رب) ۲۳- پس باران (رب) ۲۴- ح بجم، شماره (رب)
- ۲۵- احم شدن، دیده شدن (رب)

و همدندۀ عاتق مصل و محطت تمام گشتگان^۱ (۱۶) گشته صباصح^۲ مسر صباصح^۳ پسر لیل
 پلشت^۴ و از حوس چهار (۴) و باحسن و در باحسن بهار قوالله استکم من الارض بنا (۱۷)
 اج و دشت^۵ را خنوی موسوم (۵) و موسوم خنوی در رسد بهار حلوه لیل و شان چمن
 دینها یعنی گیل شیب^۶ موزده^۷ (۱۶) هر شجری سد معصوم بل معصوم بند (۱۷) گردند
 دره پردکی مصل موسوم^۸ و جواد (۸) حمر رود^۹ و کرم^{۱۰} مراب گشته گو کتۀ و الا
 صحرای معان^{۱۱} را از افرا حسن حنام رزم قناب نمونه ساجت آسمان صاحب^{۱۲}
 و آسمان (۹) شاح (۱۰) مهرول (۱۱) و بعلف (۱۲) شاح^{۱۳} (۱۲) و حر نوب (۱۴) در آن
 مربع مربع (۱۵) و مربع (۱۶) و سمع ممل آمده دلوان (۱۷) مداب دهنده و مشوفاب (۱۸)
 مشتب کشنده و جمال (۱۹) دبراه (۲۰) و دواب عجماء^{۲۱} (۲۱) از دره بی عربی بافند^{۲۲}

۳- نو، مشاح

۲- ط، راع

۱- و، ندارد

۴- ط، اعا

- ۱- وس (حواسی) طاهر آ مصل (معنی آشکر شده) باشد، صفحه اسم معقول از اب افعال
- ۲- ساند ج مصلح معنی اول و مسکون د م و کسر موسوم
- ۳- شکوفه گل هر دو حب (برهان) و در بند اول
- ۴- و خدا رونا د سمارا از رمن رونا دی (آیه ۱۶ سوره بروج)
- ۵- خنوی موسوم، خنوی که در موقع خاص هارس سود
- ۶- د آن از هر جبری معصومه
- ۷- ح سدا صبح اول بنا ان (رو)
- ۸- حمر خوان
- ۹- هر به کردن
- ۱۰- مر کسه رنگ از کرم سگی نالاهری (ارو)
- ۱۱- لاعر
- ۱۲- طلسوادن
- ۱۳- حست از لاهری (رو)
- ۱۴- مسور لاعر (و)
- ۱۵- حرا گاه هراج آب، طلف
- ۱۶- بهار گاه (رو)
- ۱۷- مسر ام (و) رام (و)
- ۱۸- ح معوجه است د از کار ان معان (رو)

و هلالی (۱) که چون ماه نو از سیر هنارل نه هرال (۲) انگشت نما بود ، در عرس دو هفته
 از بستن (۳) ندزی شد یعنی ندزی (۴) شد ، و از ایشاح (۵) لُحوم و اَعْصاب آثاراً (۶) انظر
 اِلَى الْعِطَامِ كَيْفَ نُشِرْهَا ثُمَّ نَكْسُوها لِحْمًا (۷) در احسام الاعان^۳ پدید گردید ،
 و اهل اردو از تعیشات راجح (۷) کامیاب «كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا اسْلَقْتُمْ فِي الْاَيامِ
 الْعَالِيَةِ» (۸) گشتند «وَقَعَ النَّاسُ فِي رَوْصَةٍ وَ عَدِيرَةٍ» (۹) بعد از طبی مصادد (۱۰)
 مصاد (۱۱) ، و مَصَانِق (۱۲) متاعب (۱۳) ، مَنَاعِب (۱۴) مَنَاعِت و شمارا بحاب مقصد
 حوالا دادند

«احمد پاشای» والی «بغداد» چند تن از اعیان متعین را تا حوالی «سندح»

تا اسنان مُسْرَح (۱۵) مُسْرَح (۱۶)

۱- و، اضافه دارد امار حکم ۲- بو، علامان ۳- ط، مصاق
 و متاع ۴- مسج حر بو، مسرح مسرح (هر دو نه شدید راه) بو، مسرح
 (نه تشدید راه) و مسرح

۱- هلال، متزلزل (و) ۲- لاهری (و) ۳- هر نه شدن (و)
 ۴- بدر، ماه تمام، ندزی شریقه هر نه (و) ۵- مهم پیوستگی (اعتنامه) ۶- سگر نامسجواها
 چگونه هر کتب مسکیم آرا پس میپوسا سم آرا گوشتی (از آیه ۲۶۱ سوره بقره) ۷- عیش
 راجح، دست هراج (و) ۸- صحورندو باشامید در حال گوارانی بسبب آنچه پیش فرستادند
 در روزهای گذشته (آیه ۲۴ سوره الحاقه) ۹- وقع فی روصه و عدیره، برای کسی مندرند
 که در حص و فاه در افتاده (مصحح الامثال) ۱۰- جاهای بلند ۱۱- معب جانها
 ۱۲- مسکمایها ۱۳- جاهای بسیار ۱۴- ح معب مکر اول و سکون دوم و
 معب سوم ، است سکو که در رهن کردن دراز کند همچو راجح (و) ۱۵- رجا و سکوشده (و)
 ۱۶- رسی بهاده (و)

حَبْرٌ مَا اسْتَطَرَفَ الْعَوَارِسُ طَرَفٌ

كُلُّ طَرَفٍ بِحُسْنِهِ مَهْوَةٌ (۱)

هُوَ فَوْقَ الْحَالِ وَعَلَى رُفَى الشَّيْءِ

لِيُطْلِمَ وَ فِي الْمَعَارِضِ حُوتٌ (۲)

واكب گسگنه (۳) فرستاده توشیح (۴) باصحام امر مسالمة نموده

اعتقادات نالعه «کاعتقاداتِ تابعه» (۵) ادا کرد، و در سقر (۶) صبح که سیاره (۷)

سیارات (۸) آهنگ سفر نمود سُفرای او را از همان مکان مقرر بر (۹) انقطاع مراسم (۱۰)

مُتَالَات (۱۱) و تمهید مراسم موالات و دفع عائله طائله و دفع مبارعت^۲ لاطائله روانه

در ناز عثمانی ساخت

رایت منصور از راه «شهر رُور» (۱۲) مرور تأیید الهی مشوچه قلعه «کر کولده» (۱۳)

شد «حالد یاشا» حاکم «شهر رور» فرار و «سلم بیگ» سی عم او مارشاد رشاد اِدحاء

۱- ط ، ساره ۲- ع مبارعات ط ، مبارعه

۱- بهتر چیزی که سواران ندان شکستند ، کرام ، الاطراعی است (که)

دنده ای ترا رسانی آن مهوت است ۲- آی مرعز کوهها مر کوهست و در هموای شر

مرع است و در گذرگاههای کرامه درنا ماهی است ۳- گروه درهم هموسه (رب) ۴- حمایت

براه کردن (رب) ۵- دك ح ۴ و ۵ ص ۶۵ ۶- سپیدی (رب) ۷- کاروان

۸- متارگان سمار ۹- آهنگ (رب) ۱۰- ح مرمر ، رس سحت نالعه (رب)

۱۱- چیزی است در موه موه ط ، شاند مبارات ۱۲- مومنی است در کردستان

براق در جهت غربی سلسله حمال اودامان (دول المنجد) ۱۳- هر که یکی از استایهای

نعالی عراق

رَبُّهُ يُقَلِّبُ سُلَيْمِ « (۱) از بابِ يَسْلَمُ (۲) و سَلِيمِ ذَرِيَّةً لَهَا اِيَّاكَ اَللّٰهُمَّ لَا يَكُ بَايِدَ سَلَمُ كَشْتِ
 وَرُتُوْتِ (۳) (از کُرْدانِ پَرِيَنُو بَسُو اَرِيَنُو) (۴) مَرْتُوْتِ (۵) وَ اِيْمُو اَطْفِ مَرْتُوْتِ (۶) کَشْتِه هَرِيَكِ كِه
 طَرِيْقِ « فَقَدْ جَاوَا ظُلْمًا وَ زُوْرًا » (۷) سِجِرْدِيْدِ، مَوْرِدِ قَهْرِ وَ دَعَا رِ شَدِيْدِيَّةِ .

دربیان حال موصل و تسخیر کرکوک و اربیل

« وَ لَمَّا اِنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَاوْلٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيْلٍ » (۸). بعد از انجام مهم
 « شهر زور »، خارج قلعه « کرکوک » مطرح شمع شترزرا اندود گشته قباب آنجیه (۹)
 بر کُنَاتِ (۱۰) آنجیه (۱۱) پیوست. اهالی « کرکوک » با ستواری سُور که در عتبات و
 گُماخ (۱۲) عتبات (۱۳) « گُماخ » (۱۴) بودی استظهار^۲ جسته به حارست حصار پرداختند
 توپچیان بحکم همابون تویهای قلعه کوب را از چهار اطراف نزدیک دُور (۱۵) برده

۱- نو، ط، مرتوب . ۲- ط، فلك استظهار

۱- هنگامیکه آمد پروردگارش را نادلی مسلم (آیه ۸۲ سوره صافات). ۲- مازنی. صلح

۳- ح رت، فتح اول، مهنر (رب). ۴- ح هاره، نیکویی (رب). ۵- کمندمان (رب).

۶- پرورده ۷- پس همانا گفتند مبنای را و ماظلی را (از آیه ۵ سوره فرقان) ۸- و هر آینه

هر آنکه داد ستد پس آنکه بر او ظلم شده باشد پس آنان مست را ایشان هیچ راهی (آیه ۳۹ سوره شوری).

۹- ح خیاء، خرگاه (رب). ۱۰- ح قه، ضم اول و فتح و شدید دوم، قلة کوه (اقرب المواد).

۱۱- سعد الاخبره، منزل نیست و به جم از منازل قعر (التمهید ص ۱۱۲) ۱۲- برزگه مشی

(رب) ۱۳- تعاند، نمرله ۱۴- شهر بست به روم (رب). ۱۵- ح دارة،

هر چیزی که محیط چیزی باشد (رب) دروازه قلعه.

یلتك روز از بام تا شام آن تعابین اژدها اندام را از دهان دوزخ زبانیه ، بر نوم و بام قلعه‌گیان آتش افشان ، و احجار قُمپاره (۱) را که نازل منزل آیت « فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ » (۲) بود ، سر کوب ایشان کردند. و از گلوله‌های آنشمار بر صحائف سر نوشت آن قوم ، نفوس « يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ » (۳) منقوش ، والواح جُدران (۴) را بکلمه رعد سر بر توپ ، کتاب (۵) کِتَابَهُ (۶) « وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ » (۷) ساختند .

هنکام غروب که توپهای ظلمت باران دود تیره روز ، روزروش را بر قلعه‌گیان شب تار نموده از صاعقه افروزی و خاماسوزی درون خود را مَحَلِّي (۸) ، و حیاط ، قلعه را پر از اجساد بی حیات و اجسام قَتَلِي (۹) ساخت ، بدن قلعه و پای حصار از کار باز ماند ، و از دست توپ ضرب زن چاک گریبان بروج بدامن رسید ، و حلقه دروازه در از بیم اژدر صولتان چون افعی حلقه زده از پره قفل زبان بالحاح بیرون کرده قلعه‌گیان بدست انابت ساحب (۱۰) ذیل استیجار (۱۱) ، و بنوید امان امیدوار گشته قلعه را سپردند . فوجی هم سه خُرَزْمَه (۱۲) و اِکْتِنَاوِ (۱۳) قلعه

۱ - ط ، بدون .

- ۱ - یو ، قماره . هت قُمپاره خمپاره ۲ - پس پیر هیرید آتشی را که هر روزه آن مردمست و سنگها (از آیه ۲۲ سوره بقره) ۳ - روریکه باشد مردمان چون پروانه‌های پراکنده (آیه ۳ سوره قارعه) ۴ - حجدار ، دیوار ۵ - نهشته . (رب) ۶ - کتاب ، آنچه در آن نویسد . کتابه ، خطی که آنرا خلم حلی در روی کلبه یا پارچه ناریک نوشته باشند (برهان) ۷ - و میباشد کوهها چون بشم وازده (آیه ۴ سوره قارعه) . ۸ - تپه ۹ - کشتگان . ۱۰ - کشنده . ۱۱ - امان خواستن . ۱۲ - سنگی و سنگ کردن سد بر کسی (رب) ۱۳ - احاطه کردن (رب) .

« اِزْبِيلَ » (۱) که سطوت قلعه دارانش ازبیل^۱ صبر و توان بردی معین ، و قلعه‌گیان بعد از احاطه گشتن آن خِطَّهُ بامر « قُولُوا حِطَّةً » (۲) حَطَّ (۳) حَطَّ خطای خویش را بوسائل ، آمل (۴) وسائل گشته بجرم خود اعتراف و از « نِيلَ » نِيلِ مراحم خاقانی اعتراف (۵) کرده از این غُرْفَه (۶) قصر نشین درجات^۲ « اُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ » (۸) شداند .

پس کو کِبَه گوا کِبَ کِبْکِبَه بسمت موصل بکِبْکِبَه (۸) کرده در جنب مزارجنت آثار ، سایه نشین مکرمت^۳ « وَ اَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ » (۹) « یونس بن متی » عَلَي نَبِينَا وَ عَلَي السَّلَامُ (۱۰) قاطن (۱۱) شد . جمعی^۴ از مُقَدِّمَةُ النِّجِيش در اطراف قلعه تشویر (۱۲) غبار طیش و هیتس^۵ (۱۳) کردند . در آن اوان « احمد پاشای » سرعسکر از دیار « دیاربکر » (۱۴) به « هاردین » (۱۵) پیوسته به بهانه مواطات (۱۶)

۱ - ط ، پیل بر . ۲ - ط ، یعنی جمعی . ۳ - نو ، ندارد .

- ۱ - اربل ، شهرست بسراق در جنوب شرقی موصل (ذیل المسجد) . ۲ - مگویند فروغه از ما مارگهانان وا (از آیه ۵۵ سوره شوره) ۳ - انداختن . محو کردن ۴ - امید دارنده (ازرب) . ۵ - آب بدمت بر گرفتن (رب) . ۶ - یکه مشت آب (بمسابت کلمه قصر) . ۷ - آنها پادش داده میشوند درجه ملند (از آیه ۲۵ سوره فرقان) . ۸ - ازدحام . (رب) . ۹ - و رویانیدیم بر او (یونس) درختی از کدو (آیه ۱۴۶ سوره ساقات) و داستان چنانست که چون خدا یونس را از دل ماهی بیرون آورد سخت ناتوان بود خداوند برای او درخت کدویی رویانید . درخت همان سمات کدوی تازه مر آورده و یونس از آن خورد تا نیرو باز یافت (رجوع شود به قصص الانبیاء جویری و تفسیرهای قرآن ذیل این آیه و آیات دیگر مربوط به داستان یونس) . ۱۰ - بر پیمبر ما و مراو پاد سلام . ۱۱ - جای گیرنده (رب) . ۱۲ - بر انگیزتن ۱۳ - ماهی امکندن بر انگیزتن (رب) . ۱۴ - شهرست برجاسه چپ دجله (ذیل المنجد) . ۱۵ - فعلا جزء کشور ترکیه است و ۲۲۰۰۰ تن جمعیت دارد (ذیل المنجد) ۱۶ - یکجہتی کردن (حواشی) مواظت کردن (رب) .

لشکر ضبط عثمان کرده «حسین پاشای» والی حلب را «حَلَبَ الدَّهْرَ أَشْطَرَهُ» (۱) باجَلِّجَلَه (۲) و جَلَب (۳) بمدافعة خسرو عالی حسب که هر صبح از شام و «حَلَب»^۱ جَلَب (۴) و با سیف مصری هر شام از «هند» اِتاوه (۵) و باج و سَلَب (۶) طلب کردی، روان ساخته پاشای مزبور وارد «موصل» و بمعاضدت «حسین پاشای» والی آنجا بَقْدَرِ مَا يُقْدَرُ وَ يُطَاقُ (۷) نِطَاقُ (۸) قلعه داری بر میان بست. لیکن «فوج پاشا» (۹) حاکم «کوی» که کوی مَرْتَبِ (۱۰) از اَسْغَا (۱۱) رُبوده بود با فوجی عظیم بعزم دفع عزیمت^۲ (۱۲) از سر تهور پای در رکاب، عثمان (۱۳) گذاشته اَسْهَبَ دلاوری را تیز عثمان و آثار جلادت و ستمیز عیان ساخت، و بقصد مُبَاسَلَت (۱۴) و مُصَاوَلَت (۱۵) تیغ لاف از غلاف آخته بمیدان مُعَالَات (۱۶) و مُعَالَات (۱۷) در تاخت. لیکن تقد نام و ننگ در باحت (۱۸) تَجَلَّد (۱۹) بیک در باخت.

۱ - یو، جلب حلب. عت، هر صبح شام حلب حلب. ۲ - هه نسخ جرعت، غریب.

- ۱ - استماده از حلب اشطر الساقه، و معنی مثل ایست که آزمود روزگار را (رك مجبوع الامثال میدانی).
 ۲ - سختی آواز. و عده بد (رب).
 ۳ - فوجا. آوازا (رب).
 ۴ - آنچه آورده شود از شهری شهری (از اقرب العوارد). مجلوب. ناح.
 ۵ - ناح (رب).
 ۶ - آنچه رُبوده شود. رخت. سلاح (از اقرب الموارد).
 ۷ - ناندازه ای که توانایی و طاقت بود.
 ۸ - میان ضد (رب).
 ۹ - در نَسْعَه دوم ط، فوج پاشا
 ۱۰ - فزوسی. بر تری (رب).
 ۱۱ - آگاه، جمع کفو، همتا (رب).
 ۱۲ - دشمن سحر و قوی (رب).
 ۱۳ - معارضه (رب).
 ۱۴ - حمله کردن در حرب (رب).
 ۱۵ - بیکدیگر حمله آوردن (رب).
 ۱۶ - بر آمدن بر کسی (رب).
 ۱۷ - از حدود گذشته (از رب).
 ۱۸ - سخن خانه (رب) ساحة.
 ۱۹ - متکلف چابکی کردن (رب).

فَبُوع (۹) بخت اهل تصلف چون چشمه ساز اَرم صاف آمد ، و اندام هبارزان
 عثمانی از شکفتن شکوفه‌های شکلف جُروح، نهال کُسل صد بر که (۴) گردید ، جمعی
 طعمه سیف مَأثور (۳) و بَمَسِير (۴) فِتْرَاك (۵) عِتَاق (۶) سَرِيع السیر مَأثور (۷) شدند .
 دعاغ لشکران در بزم رزم از نه جرعه غنائم هست طَرْف (۸) گشت ، و در يك
 طَرْف (۹) اَيَاتِق (۱۰) احوالشان حامل اَنَابِق (۱۱) مُنْتَطَرْف (۱۲) ، و بَمَدَاوِل « اُدْعُ
 اِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْخَسَنَةِ » (۱۳) شَرِخُ الْاَآر (۱۴) شرح رسم
 اِبْعَاز (۱۵) را ، اِبْعَاز (۱۶) كَلِكِ راست بیان ، منشور مُشْعِر بر قَلْع شَجَرِ تَشَاوِر ،
 مَدَاكِرِ از فحوای « وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ » (۱۷) ، و حکم
 مبنی بر رفع غَوَالِدِ (۱۸) تَنَافُر ، مُصَدَّر بِطَفْرَايِ « اِنِّی لَكُنَّا لَمِنَ النَّاصِحِينَ » (۱۹)

۱ - یو ، مذکور .

- ۱ - چشمه (رب) . ۲ - گل سرخ (بهار صوم آنندراج) . ۳ - سیف
 مأثور یعنی که بر متن آن نشان باشد یا بیسی که متن آن از آهن نرم و دم آن از آهن سخت باشد
 (رب) . ۴ - دوال (رب) . ۵ - تسمه و دوالی باشد که از پس و پیش زین
 اسب آویزند (برهان) ۶ - اسبان برگزیده و گرامی (رب) و معنی دیگر کلمه آزاد
 کردن بنده است و لطف استعمال این کلمه معنایست اسیر و فِتْرَاك مشهور است .
 ۷ - اصیر - ۸ - نهایت ، نهایت (از لغت نامه) ۹ - چشم بهمزدن
 ۱۰ - ح نافه ، ایتاق احوال ، اشافه مشبه به بمشبه است . ۱۱ - ح ایتاق ، زیبا شکفت
 آورنده از زیبایی . ۱۲ - بویهدا ، طرفه ، خوب . ۱۳ - حخوان نسوی راه
 پروردگارت به حکمت و اندرز نیکو (از آیه ۱۲۶ سوره نحل) . ۱۴ - آهازکار .
 ۱۵ - پند دادن . ۱۶ - فرمان دادن بر کاری (رب) . ۱۷ - و نزدیک مشوید
 این درخت را پس باشید از مستکاران (از آیه ۱۸ سوره اعراف) ۱۸ - ح فائله (رب)
 ۱۹ - همانا من برای شما هر آینه از پند دهندگانم (از آیه ۲۰ سوره اعراف) .

از مصدر فرمان بنام والیان « موصل »^۱ و « حَلَب » اصداژ یافت . اما پیام و فرمان جَلَب^۲ اثر نکرده مُوَصِّل (۱) بمطلوب نشد « فَوَسَّسَ لَهُمَّا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا » (۲) و کار از مراسله و رسائل بر رسالت مر اسیل (۳) و پیکان (۴) پیکان افتاد که :

وَلَا كُتِبَ إِلَّا الشَّرْفِيُّ عِنْدَهُ

وَلَا رُسُلٌ إِلَّا الْحَيِيُّ الْعَرَمَرُمُ (۵)

و مِهْم ، از آلسنه خداداد (۶) بآسنه (۷) حدید (۸) و از مقاول (۹) متین بتعاول (۱۰) و مقاول (۱۱) و هیتین (۱۲) باز کشید ، و پاسخ به پاسخ (۱۳) که ناسخ ارواح است حواله رفت که :

فَلَا قَوْلَ إِلَّا الطَّعْنُ وَالضَّرْبُ عِنْدَنَا

وَلَا رُسُلَ إِلَّا ذَائِلٌ وَ حُمَامٌ (۱۴)

۱ - عت از اینجا تا کلمه نکرده ، ندارد ۲ - ط ، کلمه جلب را ندارد .
۳ - یو ، ندارد .

۱ - رساننده ۲ - پس وسوسه کرد هر آندورا شیطان تا ظاهر گرداند برای ایشان آنچه پوشیده بود از آندو از عورشان (از آیه ۱۹ سوره اعراف) ۳ - ح مرسال ، تیر کوفه (رب) . ۴ - ح پیک ، قاصد . ۵ - و نیست نامه ها یی مرد او جز شمشیر مشرمی و نه رسولانی جز لشکریان سبار (متنی در وصف سبب الدوله . هنگامیکه قصد میافزاین کرد) ۶ - زنانهای چرب ۷ - نوزدها . ۸ - آهن . ۹ - گفتارها . ۱۰ - ح معول بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم ، آهنی که بدان کوه کنند . (رب) ۱۱ - ح معول بر وزن معول ، شمشیری نارینگ کرده و دراز (از رب) . ۱۲ - کلمک و میل آهنی (برهان) . ۱۳ - تهر پیکان دار (برهان) . ۱۴ - پس نیست گفتاری جز کوفتن و زدن نزد ما و نه رسولانی جز نوزده نارینگ و شمشیر بران .

و بمفاد « الثَّئِبُ مِعَادُ مَزاجِيفِ الحَطِيقِ » (۱)، جانبین آمادۀ جنگ گشته از یکطرف ارباب ثقب و ثقب از باب سعی یا صاقور (۲) صاقوره (۳) شکن و مصایف (۴) صخره شکاف کافیدن آغاز، و از یکجانب اصحاب دق و ضرب به سدی، فزازات (۵)، ابواب یخن بر چهره قلعه‌گیان باز کردند.

باروی ثقر (۶) از دندانهای کنگره، باروی (۷) و ثقر (۸) ضاحک بخنده دندان نمال بگشاد، و مزقل (۹) حصار با میل تفنگ یاسداران دیده سر مه سا ساخته چشم در راه انتظار نهاد، و در شب پانزدهم شعبان که انگشت قمر شکاف نیی قضا (۱۰) ماه را دو ایم نمود، و ساقی دوران از خم سپهر مینایی با کاسه بدر تمام، نصفی (۱۱) بر اهل جهان پیمود، خدیو « سلیمان » قدر قدم بچلقه دیده رکاب آشنا ساخته در سر سینه با سپاه بهرام خشم، انجم حشم چشم برای طلوع طلیعه فجر اشسته تا هنگامیکه صبح چاکدست ثقب افق را از شفق آتش زد و دود طلعت زدوده گشت، دلیران آتش مزاج از اطراف چون شعله جواله (۱۲) گرم خیز و ثقبه ثقب

۱ - ثقب راه بود در کوه، و معنی مثل اینست که کارها بپایان آن روشن میشود

(مجمع الامثال) . ۲ - مهر بزرگ و معتین (رب) .

۳ - باطن استخوان کاسه سر که مشرف بر دماغ است (رب) . ۴ - ح مصخفه بکسر

اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم بیل آهن و کلند (رب) . ۵ - ح مفارة، پناه جای

(رب) . ۶ - درند، مرز. جای نرس از رخشه‌های شهر (رب) ۷ - چهره،

۸ - دندانهای پیشین (رب) . ۹ - سوراخ که در دیوار برج کنند و هنگام مبراندازی سر

ضربه را در آن سوراخ نهند و بخارج برج نیراندازی کنند (با فحی فراوان و با شهری که این

کلمه را سه، در فر هنگهای فارسی و ترکی که در دسترس داشتیم ذکر از آن ندیدیم . ۱۰ - اضافه تشبیهی،

یعنی بچکم قضا ماه به نهمه درم رسید و در آن ایامی است واقعه شق القمر .

۱۱ - نوعی از بهانه شراب (لغات متفرقه برهان) . ۱۲ - سرچوهدیکه آهن درو گیرند

و آنرا مگردانند بصورت دایره منظر آید (آندراج) .

را نقاباً (۱) مانند دل‌های تفتهٔ محصورین شروریز ساختند . بدستیاری کارکنان
نقاب^۱ (۲) و « إِنَّهُ نِقَابٌ » (۳) از چهرهٔ شاهد مراد کشف نقاب نشد.

إِذَا لَمْ يُعْنِكَ الْجِدُّ فَالْجِدُّ بِاطِلٌ

وَسَعْيُكَ فِيمَالِكُمْ يُقَدَّرُ مُضَيِّعٌ (۴)

دفعهٔ دیگر به تهیهٔ بورسِ مُسْتَرِ گشتند . چون نوسن بدرام ایام رام مرام
رومیان نمیکردید ، ناچار ساکنین قلعه ساکبیز (۵) دُموع (۶) ندامت گشته نقش
مناقشت و تاورشت (۷) از لوح خاطر ستردند ، و طریق مَصَافَات سپردند . پاشایان نیز
از صولت اَبْطَالِ عَجَز (۸) قُوَّت ، بَعِجَزِ کَرِائِدَه^۲ عَجَز (۹) انکسار در عَجَز (۱۰) اضطرار
جولان داده رؤسای عَجَز (۱۱) را بخدمت و الافرستاده^۳ بارسال اسپان تازی نژاد بازی^۴ (۱۲)
پرواز که در عرصهٔ بازی موصوف ببرق تازی (۱۳) بودند ،

و مَطْلَعُهُمْ مُرْتَضَى^۵ الْعَيْنَانِ مُعَوِّدٌ

خَوْضَ الْمَهَالِكِ كُلِّ يَوْمٍ يَرَاؤِ (۱۴)

۱ - ط ، نقاب نقاب (نقاب زن) . ۲ - ط ، گراییدند . ۳ - ط ، فرستادند .

۴ - نو ، بازی . ۵ - جواهر الادب : طرف العنان .

۱ - بناگاه (ازرب) . ۲ - نیک آزموده (رب) . ۳ - همانا او عالم

به مضلات امور است (رگ مجمع الامثال) . ۴ - اگر بازی میکند مرا سخت پس کوشش

بیپوده است و کوشیدن تو در آنچه تقدیر شده است تها شده است . ۵ - ریزنده .

۶ - ح دمع ، اشک . ۷ - نزدیک شدن در کار زار . (رب) . ۸ - ح عجز ،

شهر بهشت (رب) . ۹ - ح عجز ، اسب مادیان (رب) . ۱۰ - ح عجز ، راه

(رب) . ۱۱ - ح عجز ، لشکر (رب) . ۱۲ - باز . ۱۳ - برق

راختن . ناختن همچون برق . ۱۴ - و اسب زیبای همان گناده‌یی که خو گرفته است گرداب

مهلکه‌ها را در روزهای بیرون شدن برای تهر .

وَ إِذَا تَوَقَّلَ فِي ذُرَى مُشْتَبِعٍ

صَبْرَ بَعِيدٍ التَّهْدِي بِالْمُجْتَازِ (۱)

تَرَكْتَ سَنَابِكُهُ بِصَمِّ صُخُورِهِ

أَثْرًا يَلُوحُ كُغْنَشُ صَدْرِ الْبَازِي (۲)

راه نوردِ طریق آداب دالی ، و چند نفر از مقتیان ذیشان از جانب ایشان
رواقه دربار خلافت مدار عثمانی گردیدند ، که مرایای (۳) مراد را بی مرائی (۴) ،
در مرائی (۵) حسن قبول بر وجه مرغوب صورت حصول داده اِمْتِحَاط (۶) و اِمْتِحَاطِ (۷)
مُنْصَل را (۸) را بِاقْرَاب (۹) و اِعْمَاد (۱۰) مبدل سازند .

یس تجدیل (۱۱) عزم از جِدَالُهُ (۱۲) جدال منعطف ، و موکب ذبشوکت
شَاكَّة (۱۳) ، و شِيكَا (۱۴) بجانب شَكِي ، (۱۵) منصرف گشته با انتظار جواب مقتیان
در آن نواحی رسم توقف اقامت یافت . سیف اَغْلَف (۱۶) در بَسْتَرِ نِیام (۱۷) برای
نِیام (۱۸) دراز کشید ، و هر فردی با عیشِ اَغْلَف (۱۹) ازدواج یافته از دَواجِ زین ،
بر مهادرِ راحت آسایش گزین گردید .

- ۱ - و هرگاه مالا رود بر بلندیهای کوه بلند افراشته دشوار (راه) که کمتر رونده بدان مالا
میرود .
- ۲ - باقی میگذارد سرسمهای آن به سنگهای سخت آن کوه نشانه ای که هویداست
همچون نقش سینه مان (اشعار از ابوالقاسم دینوری در وصف آسیی - جواهر الادب ج ۲ ص ۳۸۰) .
- ۳ - ح مرئی ، منظر مجازاً صورت .
- ۴ - مراد ، جدال + ی .
- ۵ - ح مرآه ، آینه .
- ۶ - شمشیر کشیدن (رب) .
- ۷ - از دست بودن
شمشیر بر کشیدن (رب) .
- ۸ - قبح (رب) .
- ۹ - شمشیر در نیام کردن (رب) .
- ۱۰ - در نیام کردن شمشیر (رب) .
- ۱۱ - مهار تافته (رب) .
- ۱۲ - زمین
(رب) .
- ۱۳ - تمام سلاح پوشیده .
- ۱۴ - بشتاب (رب) .
- ۱۵ - فعلا
حزم جمهوری آذربایجان شوروی است .
- ۱۶ - هرچه در خلاف باشد (رب) .
- ۱۷ - علافی .
- ۱۸ - خوابیدن .
- ۱۹ - هیش اظف ، زندگانی فراح (رب) .